۲۲۸۰

این احضار از جمله عزیمتهای است که مولانا ملک محمد تجربه نموده است و پنج نفر شان آنها
و پادشاه شان بسیع پرکش بود و بخت ... قرشته بود عزمت علیکم و اقسمت علیکم یا معاشر
الجن والشیاطین والمؤمن والکافر والذکر والمرأة والکبراء والرؤساء والسلاطین والاتباع والاشیاء
والشیخ والشباب والصغیر والکبیر ان تحضروا الساعة لمجلسی من غیر تجبر واستکبار وتمثلون لناظری
لنراکم بالعجل الوحا الساعة باذن الله القوی القدیم العلی العظیم انی القی الی کتاب کریم
انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی واتونی مسلمین ومن لا یجب داعی الله
فلیس بمعجز فی الارض ولیس له من دونه اولیاء اولئک فی ضلال مبین اجب باذن الله
فما اجبت فاخطف خطفة اجب لطاعة الله التی قامت بها السموات والارض
ان کنتم یهودیا ان تجیبون الساعة لمجلسی بحق موسی بن عمران وتوراته وتسع الآیات
والطور وکتاب مسطور وباهیا شراهیا آذونی اصباوت آل شدای ... الوحا العجل
الساعة ان کنتم نصرانیا ان تحضروا الساعة لمجلسی بحق انجیل الاعظم وبحق عیسی بن مریم
و... الکبیر وبدین نصرانیة وبمریم العذراء والصلیب وبیت المقدس وبتابوت
السکینة والوقار وبحق الحواریین اجب دعوتی واسمع کلامی بحق الذی خلق عیسی بن مریم
من روح القدس سبوح قدوس رب الملائکة والروح وان کنتم مسلما بحق القرآن العظیم
والکعبة والایمان والنبی محمد وآله واولاده الطاهرین وکهیعص وطه ... حمعسق
والمص ویس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم تبارک الذی بیده الملک
الجن والانس والوحوش والطیور سلیمان بن داود علیه السلام وزبور داود ان کنتم کافرا تحضروا
الساعة لمجلسی بکبریاءس الاحمر وبساط الاحمر بحق الذی تعبده وتبذ فی اللیل والنهار
خلق الانسان من صلصال کالفخار وخلق الجان من مارج من نار وحق ادم الی قوله شطعا
اجب ... من شر الملائکة جبرئیل میکائیل ورمیائیل دردیائیل وشمخائیل وطلیکائیل ومطرطرون
وکرام الکاتبون تبین العجل الساعة الساعة ان کانت الا صیحة واحدة فاذاهم جمیع لدینا محضرون

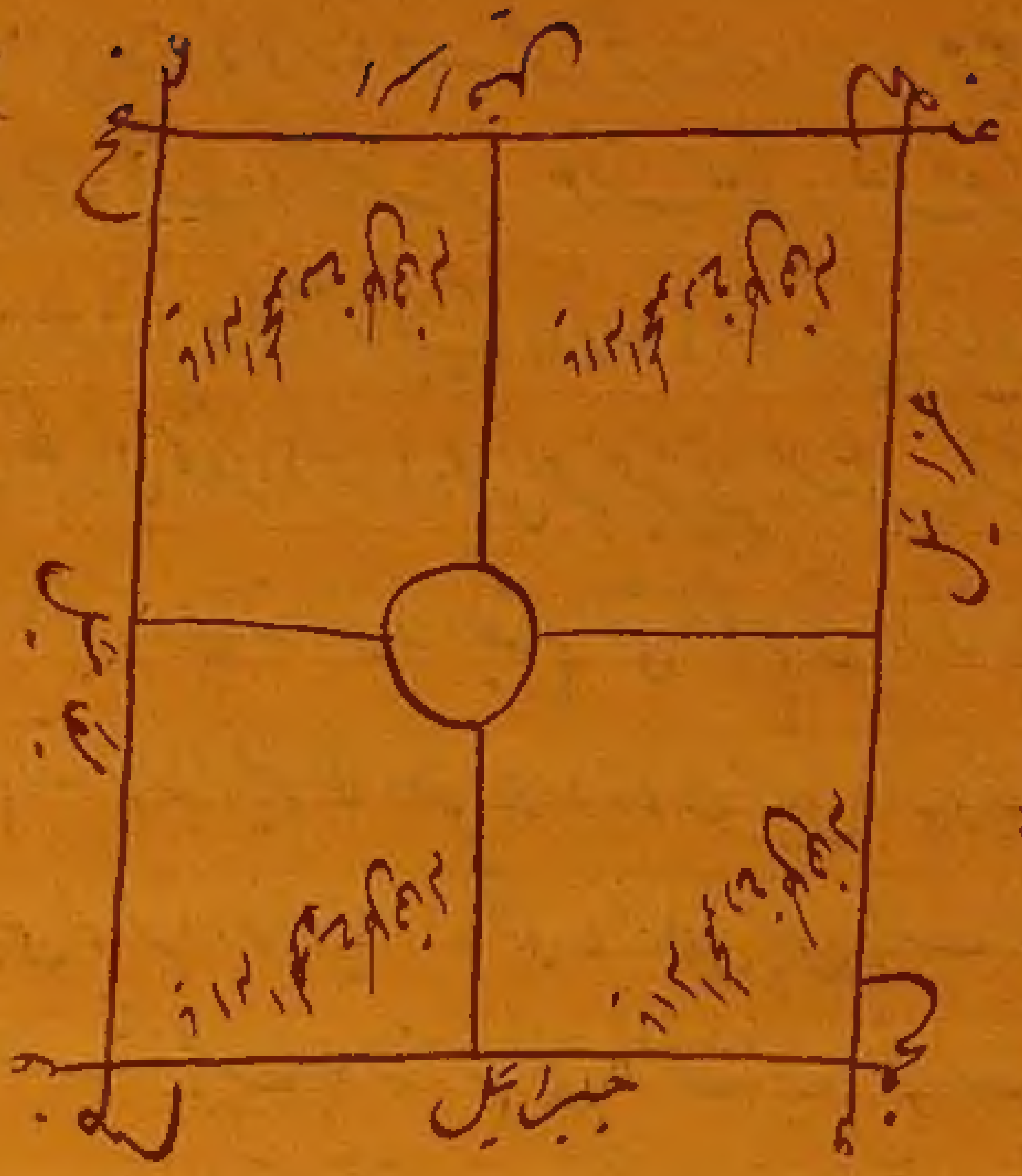

فلبث فیهم الف سنة	الا خمسین عاما	فاخذهم الطوفان	وهم ظالمون
۱۳۶۸	۹۰۴	۱۶۰۳	۸۷۸
۱۶۰۴	۸۷۷	۱۳۶۹	۹۰۳
۸۷۶	۱۶۰۱	۹۰۶	۱۳۷۰
۹۰۵	۱۳۷۱	۸۷۵	۱۶۰۲

باب این حرز اگر بر کسی بندد دگر به قادر بر کسی از تو او همه بره اشنه
بسبا کاشه بدیل هههه ههدر هیقته تتنی اشا مان بی سعا
شفاهة باب دیگر اثنوثا ثبوثا شعثا اخنوثا باب دیگر
کسی این کلمات را چهار ده مرتبه بخواند اگر سه الم شنم در شنه حرز نتواند رسانید
کتوهم ثنلج کهوهم تنلج اگر شخص از شخصی ترسد در برابر او که را الم
بخواند انهل ابهل اهبل سلام علیکم

صفت حل کردن مصطکی و سندروس وغیره که مثقال مصطکی را با هفت مثقال روغن نفط سفید
در شیشه مطین کند و بر سر آتش نرم نهد تا حل شود و روغن دیگر هر چه خواهد حل شود و آنها نیز آنچه نفط
حل کننده و سندروس و زرنیخ یک بار نیم مثقال او حل شود او را در میان خانه و حجلت ... گو
و دوی او و بهروزن ده بسته بچه بیندازد و بیرون بیاید رفت و دقت عمل کردن ... و دو چندان
ورق نازک طلق را در چراغ داشته باشی خوب باشد و ورق نقاشی بود احتمال دارد و با
مثلث شعله چراغ را درین روغن بیفکند قلیجوب ۵ قیراط در عمل حجر المکرر بعد از آنکه آنها ی
سه گونه او را گرفت لوله قرع را برگرداند باز گرداند تا که دو بار در گلس باشد
بر هوس آنرا بیرون آورد و اندازد ارض که سه صلایه کنند او را در قرع که دیگر آتش
نرم تصعید کند آنرا هوا گیر سه بعد از آن انبارد هر یک انبیق مرتبه تقطیر نماید تا غلیظ
شود و آب سفید صاف چنان غلیظ شود و باشد زیبق و آب زرد را مقطر کرده
سرخ دهد و آب سفید را سه نوبت بخورد آن حجر مصعد دهد تا رصاص زهره منقعی طرح
قمر و بعد از آن آب سرخ را سه نوبت بخورد آن حجر مصعد دهد شمس شود بیاید برآرد
قمر شمس شود. ثبوت نشادر بیار نرم بیز که در بادام هم بسر بر هر را در دستک صلابه اندازد تمام اورا
سحق کنند و از دست باز برآرد و بعد در میان کاسه که درون شیشه رنگ کهربا بنشانند اندازد
و کاسه دیگر هم نهند و لب کنند دور و دیگران نهند و زیر کاسه آتش کنند بر ... از ...
باید او تا پسین و بعد از آن از آتش چیزی زند که تا تمام روز و شب هم بر دیگران لگا برآرد
و با هوا و باز کند اگر چیزی از نشادر بالا رفته باشد بستانند هم یکی وزن کنند هر چه نقصان شده باشد
و نشادر زیاده کند و بطریق اول عمل کند و ترکیب جمله عمل ها بابت سه کرت عمل تکرار کند
آنچه از نشادر در فرو نشسته ... کهربا این نشادر را ... در مثبت خوانند و نشادر مثبت
ثبوت کند ارواح و انفاس را. نوع دیگر نشادر مکلس بجهت درم و چونه صاف آب
بار سیده لی درم نگاه کن که یا ده سیر آب ... اندازند در او ... گرداند بگو شانزه تا پنج سیر.

آب مانند قدری آرند تا در بوته مثبت شود و قرص بسته چو از آهن تیس لکا بدارد وقت حاجت
لکا زر بزنند نوع دیگر نوشادر و زاج هم سیر زاک زرد و هم سیر کف دریا هم سیر هر سه را نیکو سحق کنند تا بشیر با بیند
به سر و شیر آنچه تصفیه شده بود و آنچه ته مانده همه را جمع کنند دوزن کنند آنچه کم شده بود نوشادر
دیگر اضافه کنند و باز نیکو سحق کنند در آثال نهند آنچه گرفت بطریق اول مکرر کنند تا آنکه جمله
قرص گردد و فرو نشیند و این را نوشادر مثبت خوانند در عملهای عظیم بکار آید فی ثبوت
شنجرف فی کنز الاسرار شنگرف رومی نیکو و نیم را چنانچه نیم ذره یک قطعه بود در تخته طلاوسی
اندازند و چهل روز در گوه دفانه بیارند چنانچه چهار دانگ آتش بود در آن بعد بر تب
از تخته بیرون آرند و در تخته شیر ماهی اندازند چهل روز دیگر بطریق اول در گوه دفانه
بدارند بعد از انصرام مدت تخته نه کورنات گشته بود وقت هرچه در کار دارند عمل نمایند
نوع دیگر بیارند شنگرف خالص مقرر نیکو را چنانچه یکپاره چه بود در تخته کرفته اندازند و دهن
تخته را به سیمان قایم کنند و در روغن شریف بریزند و در دیگ کرده در دول کالحنجر بنهند
مقرر بکنند تخته چه را در خورد و در شنگرف جذب کنند آن تخته را بیرون آرند بعد از آن
شسته تنه در تخته دیگر اندازند بطریق اول چه داشت تخته مکرر دارند و اگر زیادت کنند
خوب تر ثابت گردد نوع دیگر بیارند شنگرف خالص هر مقدار که خواهند در بوته
مسی کنند و سرپوش بوته هم از مس کنند و شنگرف در میان بوته کنند و از روغن بیضه قدری که
شنگرف غرق گردد سرپوش داده گل کنند نیم سیر یا چلکه را شکسته ریزه کنند زیر و بالای
بوته میان دیگ کرده بتدانند چون یا حک یا تمام بسوخت و بوته سرد شد و روغن در شنگرف
در خورده بود هر یک شبانه روز روغن دیگر هم برآن قیاس اندازند و دائمی که نیم با نکند
ماجداست هم بران انتها رهمانی سیصد بیت بر آهسته شنگرف قایم النار گردد و فی کنز
الاسرار در ثبوت سنگ بصری و جوهر او بیارند نمک بصری یک سیر کالا قدر یک سیر
در نمک جداسه اندازند و یک سیر نمک هم با ریک آتش کنند و آب کند چون دیگر او را که

بادام کرنه

نوع دیگر کالحنجر

فی ثبوت شنجرف

نوع دیگر

نوع دیگر

ثبوت سنگ بصری

بر دارند کوبیده دارا اهک دیگر است دیگر از طرق ترس است و در کار نیز نقره آنها آب
از چهار پاس روز در آفتاب بگذارند که خشک سازند و در میان مثقال نقره کاهی جام به بعد
بگیرند و در کوزه نشت مانده به پیکار بیرون آرد و بعد از آن نقره معمول را در بوته اندازد چهار
پاس بگذارند هرگز و به این طریق اول و هر مثقال با چهار شش زیاده کند
ده گرت عمل بکار کند پس در ظرف پر آب اندازد تا نمک جمله آب شود نقره خالص
بماند آب را دور کند وزن نقره متقار کم کرده بر آید باشد در روغن گاو و شیر شتر در
قرع طلا کند و میان جامی دارد پر روش بوته دارد که گل حکمت دوا بینه و خاک سازد
چه کنند و هر مثقال نقره باشد چه جای شیخ مادر سفیداب کرد با نمک تمام شود آب که در
ست آرد ده بار بزن تا آن نمک نقره در آتش سخت دم ازد و هر گیرانات یابی نقار اخم بگذاری
نوع دیگر در ثبوت نقره بیارند نقره ورق کاهای بزرگ و در بر هم نیز چو نه کلی در زول
و سفید سیاه به هم حل کنند و بار دو جانب نقره ملغم کند و خشک سازد در بوته معلق کنند
در انگشت دیگر را اندازند هفت بوته گرد آن نوع دیگر بیارند نیمه چوک دیگر با بچی
در زیر گلیه و با بول صبیان بجوشانند تا بگه درم شود و چوک مذکور را جات ازی گننده
در بیه با بچی درگیه نرم آتش کنند و هر نشه را بگه گسنند باز بیابند در هر دو جانب نقره ملغ گننده
تا ششش یا چهار ساعت مه که جمالگا بر دکه انجای جملات سه دو در هر مثقال یک با چهار
زیاده کند نقره مذکور باشد و تام البان ارژ دو دقت وقت کار دارند نوع دیگر توتیا
جبری نقره بیاورد و هر نقره چه توله شده در مثقال سه توله نمک نمک دیگر مثقال
ه توله زیج طور یک توله نقار مثقال ه توله زنگار در ورم را کجا کنی که نمک دیگر آرد
بکجا بکی کند و در بوته معلق کند و گل حکمت برد اند خشک کند در کوزه لله سر انگشت به بینه
در فتوه آرند هم برین نوع شش بوته دیگر بگیرد در شد چو هر نقره مثقال در دو دانه شود به
بار زیر کوکرد و مس نقل و مرکب نفیس توتیا و سبز کاد و زنگ شنجرف و سیماب و زرنیخ و زنگ

باید از اجمال رسنقل کو بنه اگر جواهر الوان بگونه بنشانی همگو رنگین پیالها ماهی لسا بند
با رنگ آتشی کنند و جسد بصری را طلق بمقدار زرنیخ نقره کنند اشیا را الوده هشته نگه دارند
هر جا که طلا کشند در آفتاب خشک سازند بعد از آن دیگ نو بیاورند و ته دیگ را
گل حکمت گیرند خشک سازند دیگ ورق طلق سیاه بر او ریزند هفت تو در درون دیگ
بیا ریزند جواهر هرگونه بالای طلق بیارند و بالای دیگ طلق دیگر نهند چنانچه هر جا طلق
بهم پیوسته در بهم نشینند و بالای آن نمک نمک مثبت با رنگ نوده اند از بند و بدست
هموار کنند با خشک سازند آنگاه دیگ را بر دیگدان نشانند چهار پاس آتش کنند و چهار پاس
دیگر دیگ را بر دیگ کنند بر دیگدان دود دار ریزند تا سرد شود آنگاه فرود آرند دیگ
سر کنند و در کنش بند جواهر را لستانند ثابت و تمام الماس دود شده بیش هر که خواهند
در معنی ترتیب کردن نیم الف ریغن دار موش هرکدام جنس که بیش باشند یک فنی
و یا ورقی هر چه یافته شود مقدار یک توله بیضه مرغ را در بالای فندق کنند لوی
سر کنند از زرده زرد که بیارند دار موش در بیضه کنند با جامه ابلجی ما لیده سوراخ
بیضه را محکم کنند خشک سازند دیگ جامه دیگر به هنه گل کنند بیده بیارند یک
دیگ بزرگ و مثال با آب و ارزنه جوشانیده آن بر آتش و دیگدان بنشانند جنبان آتش زند
چون مثالی چیزی گرم شود این بیضه را در میان مثالی بیارند و جوش ننه چنانکه مثالی
جوش ننه شود و دست از آتش بدارند تا مثالی سرد شود بیضه را بیرون آرند دار موش
بستانند در بیضه دیگر انداخته هم بدین طریق اول گرفت هفت بیضه و مثالها انداخته هم
بدین طریق بگردانند دار موش تخت شود بعده از تخته های دو جو دارند و تخته را نیز انداخته
در روغن های بهاری که بو تهیه خوانند در اول کاخ شیر در دیگ آهنی میریزند چنانکه تخته
تا تمام دار موش در خورد و در تخته دیگر انداخته هم را شتقل برند همچنین شفقت چهار تخته
بگردانند دار موش ثابت گردد بسیار جایها که در نسخه کار بندند نوع دیگر در معنی مشتی کی دل

بنشل

مس را بارند مثل ارخش کهربا که چون دانه انار ریخته شود که در جامه باریک دو تو کرده
بندد و بعده بارند چنین تا باید صاف آن بچه ه ریز گشته بعد بر ارده کنند که مس درد
انداز زند و هر که ادوم بر سر نهند ابریشم اهم بندد و خاک علک گیرند و خاک کفته بالک
کو فته ببت هوا زنند بر هسته چنانکه گرد جامه بر زند و هماری چنین بار را آنها ل بگذارند
مثل گرم و کنند لوله بعده ارقا به بیرون آرند و تخم موثی انداز زند و دهن تخم را
بندند و در هو و خانه بار و زنند چنانکه تف آتش رود و بیرون تا چهل او ازو تمام دارد
اگر بخواهی حرزی باز بعد در مثل چوب نشره بعد یک دو هفته دیگر بر ارتم تا خاک شود
مثل ثابت شده بعد بوقت هر آنکه در اشیز ز خاکها ریزند در ثبوت روشنخت بدانکه او روشنخت
چهار قسم است یکی زاهبی دوم نحاسی سوم الودی چهارم ایضی و حکاک هسته زاهبیه را هیچ سبزه
کو بید داین خاک چون مسی بر آید اثر اسیوسه سبزه گوید و سیاه هر اد در خاک ریخته
غار سر خوام بر آید داین سوده کوبند و رنگ سیه است تا بعده و نارسه ه خواسته دو خاک عارد
چون غبار نقره بر آید و ثبوت کردن هر چهار را حطا بگیار نوع گفته زهر روشنخت زاهبی بار دوم
روشنخت زاهبی بر مقدار که خواسته جرکرت کشته در کره جامه بندد چهار پاس در کره ز که استوی
با کلاهی حرش نیره شده باشته در دول ا خر بجوشانند که خاک کنند و در شیشه صلابه انداز زند
با جل کبریت یک شفنه بر هسته و از حل تا در یک شفته بر هسته الفت تا زهر روشنخت ثابت
و مصنع و عماق در ملکی گردد در ثبوت روشنخت نحاسی بار زهر مقدار که خواسته جرکرت کند در میان
دیگ آهنی چهار پاس از اول صاف آب و هسته و چهار پاس در اول کو شفنه و بر درکرده
بیرون آرند تا آب گرم شود به خاک کنند صلابه انداز زند اگر تکنوله را تلخ بن تمام جل کبریت
بر هسته و با کاره کمی رحق کنند ملغ مام روز و شفنه بروی آفتاب کنند در مس بار زهر خاک کرده
در میان دو سفال هست از بالک و دشتی بر هسته محی کا گرت عهد کنند و هر بار جل کبریت
بر هسته یکجانه ماه بر هسته روشنخت قبل و ثابت گردد در ثبوت روشنخت بار زهر روشنخت ساه

مقدار که خواهند جوکوب کنند در دیگ مسین یا آهنی کنند و در دهان آن تا نه و آتش کنند
و چهار پاس از خون پرسیاوشان میرود آن آره زد و به تاب گرم بشوید خاک که صد کشته یکماه گرد
ساع در یکنو که ریخت میخواهند و بکار و کل بله تمام روز در آفتاب نگه دارند کنند قرص کنند خاک سازند
در میان دو ستاف اندازند مهر کنند در با چاک و شش ساعت دهند همچنی کار کرت ست دهند
ثابت شود در یکی کرده نوع دیگر در ثبوت ریخت **سفیده** با چاک و شش ساعت دهند همچنی بیست
و یک ساعت ثابت شود گرده دارد از بار سر دکو نه یا زنه ریخت نکور مقداری که خواهند
جوکوب کنند در کره چاه نهند چهار پاس در سرکه اندازند در دل کاغذ جو تا نیده ارزوینه
چهار پاس در آب که نه بجوشانند و خاک کنند در نمک صلابه اندازند و تمام روز مهر کنند
از شیره زقوم ساخته نگه کنند قرص سازند خاک که در میان دو ستاف اندازند مهر کنند از چاک
و شش ساعت دهند همچنی تمت و کرت ثابت شود و عامل کرد در مجرب است **منفعت بلی**
سفیده یارم سر تخم بلی سفیده باک که هر روز یک تخم را با قدری نبات و با قدری کنه سیاه ام بخورند
مدام پس منفعت او آن باشد که هرگز در آب غرق نشود و در آتش نسوزد و صاحب تصنیف دانش گردد
و انواع علمها ادراک نماید و جمله کیمیا بری ظاهر گردد و از جمله ردحانیات شود چنانکه خواهد
شهوت براند و با هر زنی جماع کند آن زن زایل نشود بهمان سن بماند و نقصان نگردد
و اگر یک او را در مس اندازند زر گردد و عمر بسیار یابد **منفعت عاقر** قرنفل بذر تخم بیاری روغن بکشند
مقدار پنج و نیم سیر از آن روغن شود از آن در مدت نه ماه هر روز یکدرم با آب ترنجبید
بخورند مدین نوع هر روز سه عدد هلیله و سه عدد بلیله و سه عدد آمله چهار زنه همه را دانه بیرون
کنند پس با سه سکره آب بجوشانند تا یک سکره بماند یک سکره روغن ستور بیامیزند
و بیاشامند بهار کیفیت پاس باشد **منفعت ادویه** باشد در اول جهله دفاین را ممتنع جنبه
و جمله اعضا درست گردد و قابل علم باشد جهت سیوم هرچه یکبار بشنود یاد گیرد
اگر صد کتاب باشد یکبار بخواند یاد او بماند جهت چهارم هرچه در عمر خود شنیده باشد

دعا کرده باشد

نوع دیگر در ... ... گیرند

منفعت حب الفیل(؟)

منفعت عاقر

منفعت ادویه

یا کرده باشد جمله بخاطر آید جهة پنجم اگر کسی در فرسنگی باشد یا بیشتر سخن گوید جمله را ببیند و بشنود جهة ششم ذات وی از جمله ذاتها قوی‌تر گردد جهة هفتم از کل علوم واقف گردد اما باید که ترتیبها مطلق نخورد و بعده هرچه خواهد بخورد تا آن منفعت که گفته شده است دریابد نوع اگر تخم بادرا سر ترب بکاری برآید این را کرات خوانند اگر دانه سیر از ترب بکاری تا دانه آن ترب پخته شود پس آن را بستانند در جای دیگر بکاری برگ آن ترب ببرند بخورند آن را گندنا گویند هر بار که ببرند دیگر تازه آورد خوردن آن مفید است و اگر تخم گندنا را در میان ترب که سر او را بریده باشند بکارند چون برآید آن برگ را مزه دیگر باشد و نام او را بغدلش گویند و اگر تخم گندنا را در کوباز بکارند چون برآید آن را تره گویند تخم سپنه آن را در ترب بکارند نیافرقین و در بین خوانند و شاه تره گویند اگر شاخ کاسنی در جایگاه نمناک خاک کنند تا بیخها برآرد پس آن را بکارد ببرند در جای دیگر کوی بنند بکارند آب دهند پودنه برآید و تخم نباشد

صباغ و محلل و آلبانه که میان ایشان جمع کنند چنانکه از همدیگر جدا نشوند و بعد اکسیر تمام گردد بعد از حل و عقد هرکدام جدا بجه آتش طبخ بازگو و اگر من در این مقام شرح آن معانی نگویم تو در حیرت بمانی اگرچه حکما از فشای این اسرار منع بلیغ کرده‌اند بجهة شفقت و محبت تو میراث گذاشتم که هرگز ناچیز نگردد و بآخر برسد و با تو گفتگوی بجا آوردم که هیچ پدر در حق فرزند نگفته بود و از خدا تعالی یاری خواه و بروی اعتقاد کن و همان طریق که پدران

بتو ببرد و اند چندانکه برفق تر ماند فرق شان شود و بکارهای تنک شان قصد
کنم و صورت بسیار بغایت تا کار تر تیز شود ... چیزی که زرین خانه زر و ور
بتو خواسته آموخت تدبیر چند و تنقیه دست و باید که این چند زر جمله بغایت
بود و زر جمله بغایت بجز زر سرخ همه محتاج اند بتطهیر که در ایشان چیزهای زیان کار
بود و ز ایشان برخی باید بود و اجزای زر نیمی بکار در آورد و تنقیص باید کرد تا قابل
این صفت شوند و ایشان تر ورزند چون هبا شوند و رطوبت را نشف تواند کرد
و آبهای سرخ کننده بقعر او رسد و روح و نفس با او تواند آمیخت و یک چیز
توانند شد که هرگز جدا از هم نشوند [illegible] چند یکی زر زر سرخ بیست مثقال و سوهان
نرم بسای در غایت نرمی و اگر خواهی تنک تنک گردان و او را ریزه ریزه کن و اگر طلای
ورق باشد بهتر و بیست مثقال زیبق زنده پاکیزه ملغمه کن در صدیه آبگینه یا سنگ یا زر
صلب یا سنگ دیگر که زر از آن چیزی به ملغمه نیامیزد و باید چندان سحق کنی که زر با سیماب
چنان که زر از زر اثری نماند پس در قدح مطین کن و بر آتش انگشت نرم یک نرم بنه تا قدح
و آنچه در اوست چون نیک گرم شود آنگه آن ملغمه را در طغار سفالین کن که اندرون
آن ریگ بر انداخته بسته و در شسته باشد و در آن قدری آب صاف بریزد و بهاون
دسته سفالین آن ملغمه را بسای بمبالغه تا آب غلیظ شود چون آب غلیظ شد زمانی
بگذار پس آب را از سر ملغمه بریز و آب صاف تازه در وی کن و سخت بیسای یک
شبانه تمام و قطعاً دست از سودن بر مدار تا تمام شود و نشان تمام شدن آنست
که همچون مغز بغایت نرم نماید و از درشتی زر هیچ اثری نماند و جمله زر را خواهد باشد
پس ملغمه را در وزن آورد و در قدح آبگینه مطین کن و شش وزن ملغمه آب زاج
معقد بر وی ریز [illegible] یکی از زاج کرمانی چندانکه خواهی و آن را نیکو نرم بسای
و بقرع و انبیق بچکان با آتش نیز بغایت خشک کن تا آب سفیدی که بسزی باید

صفت تنقیص زر جهت ...

صفت تعلیق زر با ...

جلدی که

چکیدن گیرد و بعد ازین قدحی که مقعر دارد و پیت چنان تشرسوخته که بن منفذ و سر
قدح را گشاده دارد تا آن ملغمه بتدریج گرد شود در زیر آن اگر تره و حکت شود
شد شود و نیز بگذارد که آتش فرو میرد پس قدح را از آتش بردارد و آن ملغمه را
در کاسه سفالین دیگر کند تا سرد شود و درون آورد عشر ملغمه نوشادر پیچ
پاکیزه او بیا میزد و هر دو را با یکدیگر بسایند برفق و در بطریق مبالغه پس بگیرد
قدح مطین آبگینه یا غضاره و ملغمه در آن قدح زیرین بنه و بر فرش دیگر در
بقدح دیگر محکم کن و در دیگدان تصعید مرتب کن و محدر زیرا و آتش نرم نرم
میکند و بمدت چهار ساعت نجومی بدین زن آتش را باز گیرد و بر همان
دیگدان تا یک شبانه روز چنین دیگدان سرد شود قدح را از او برگیر و سر دو را باز
کشای که جمله سیماب و نوشادر و رطوبت اصل زر در قدح بالا برآمده بسته
بر هش جمع کن و تفل زر از قدح زیرین برگیر مانند ریگ تنک شده و شبه چنین دست
بالای ریزه ریزه شود و آن تفل زر را با آنچه از قدح بالا گرفته بر صلایه آبگینه
یا مرمر ناعم شنگرف بی و رمس کن و در هر ده از وی یکدرم نوشادر یک دو
دانگ شب یمانی پاک دده و یکوزن مجموع مقطر زاج سحق کن نیکو و بیخته
تمام و همه را در آن دو قدح بموجب مذکور مصعد کن و اعمال را پنج بار مکرر کن
و هر بار بدستور معین گذشته نوشادر و شب یمانی زیاده میکن و اگر هر بار با آن
اخلاط مذکور دانگ مثقال شنگرف رومی سوده با ایشان بسخی نیکو ترین اگر
شنگرف درین باب اصغر در نیاوری هم روا باشد اما ادخال شنگرف
رومی در باب کبیر واجب و لازم است و در باب اکبر نیز مقطر زاج در
هر درم از مجموع دانگ تا غایت دو دانگ شنگرف تمام است اما در باب
اکبر نیز مقطر زاج در هر بار ده یک وزن مجموع با هم کوفته و این تصعید

مین درجه در باب اکبر پنج بار کن و اگر بهفت رسانی در همین باب در غایت خوبی شود
و چون این عمل را بدین درجه بجا آوری زر را هبا چون زعفران غباری بینی تنک شده
و سبک چنانکه اندک نسیمی او را حرکت آورد و سیماب و نوشادر را در قدح باید
چون زر ورقه که اندک برنگ زردی برگشته نهد و چیزی از باب در معرفت رد
سخت باز براده مس پاکیزه که از نمه کبریت زر را سوخته اندک بجوش دهند تا سوخته گردد
بیرون آورند انچه سوخته بود بهمان طریق نونهد بعد از آن پاکیزه بشویند و بدانند جائی
که کهنه شده در رنگ بوره و غیره کار بندند باب ساختن نمک قلیاب طریق گرفتن
نمک قلیاب باز قلیاب سفید یکمن و نیم چوب کهنه در پنجم آب چنین نهد در ظرف
گل و هر روز پنج نوبت بر هم زنند تا پخته شود بعد از آن آب صاف زلال آخر را گرفته
باز در ظرف کاشی کهنه در آفتاب کنه آهسته تا خشک شود نمک بسته شده لکن دلالند در باب
کردن مس تا شیر را با شیر خر صلایه کنند و در آفتاب خشک کنند بر روی مس
طرح کنند بغایت سفید شود در باب نور فولاد هلیله و بلیله و آمله با سرکه هندی صلایه
کرده بر فولاد مالند و در آتش گرم کرده در بول حمار اندازند مکرر باب که ۱۲ در باب
کردن نقره قلعی را در ظرف آهنی بگدازند و در روغن زیت ریزند تا سه مرتبه پس کوکو کاران
را صلایه کرده در آب باز ریزند و باز قلعی را سه نوبت بگدازند در رو ریزند یک بود
هرکه روز اول ماه این پنج نام بر پنج ناخن دست چپ بنویسند و بشوید و باز خورد همه حال
او سوخت میکرد کرامت کنند ان شاء الله تعالی ههموص حمعیاء عطس
عطس لمکعاسم باب صد و پنجاه و پنجم در کشیدن مس جبه خراطین
بیارید یکمن خراطین تر کنند اش جبه بدهن بقر در آرند درون سفیده و دیگر [illegible]
زنگار دیگ [illegible] زرچوبه یکسیر اندر کنند در دو شیشه شش سیر در آورند و بمالند
ارزو چند بار کنند بجوره در آرند آنکه دمند ولیکن نشست بهوکان دهند

ا

ا

در باب کردن مس در باب نور فولاد در باب کردن نقره

ا

نه نازک بود بلکه پنجه سپید   دهد چون مرا ورا ده و چهار بس   بریزد ز زود انها
چون نخاس همه دانه در خاک زرد رود   که سردی نریزد برون آورد   بشویند با آب
آن خاک را   ستانند زر زود انها پاک را   کنند جمع در بوته از زر برد   پس از این جبه
را در گداز آورد   پو پای زهر همه زهرها   به آتش کبر سر مار را   اگر چه گرد
پاک نبود از آن   بود این جبه چین درون دهان   بزیبه لب هان رهی زین که
خاتم لب زر ز زرین نگین   منافع تمامی نگفتم از آن   که خواص آن کم نوشتن توان
خصوصاً کتابی که موجز بود   شرح نوشتن در او چنین نشود   ولی جوهری را بصارت بس است خرد
مند را یک اشارت بس است   زرع دیگر زمین ز آتش بود لعل گون   زجنبش چار زخراطین
برون   کنند یک سبو پر خراطین تر   سبوئی کهنه باز شیر بقر   نهند جمله بر آتش نوز نک بسوزد
چه جمله شود همچو خاک   ستان گوگل حزر زرنا دهان سیر   بمقدار گوگل زنگار گیر دگر
جبه لعل سرشف بیار   بکن قند کهنه دگر شهد یار   زنیم شتر گیر یا شم هش   دگر روغن
گاو ای خوب کش   اهلیله دگر آمله سعد آر   زهر یک دگر نه درم با شخار   ببایند خاک خراطین
بهم   پس از این گاوان بکن جمله ضم   لب زر زر و چند با چاک تنک   چه چینه که شش با چاک جمله
خشک بکن دو ز قبری بصحرا چنان   که گاوان قبر از بهر مردگان   ستان مبلغ چوب یک
ارجوان   بکن قبر پر کور را پر از آن   هر آن چوب انجمه با چاک بدار   پس از چار سوش هیزم
نار   شود سرد چون بعد روزی چهار   ز زان قبر آن خاکش برار   با آتش بشوید شستشوید جبه
برون آمدش واننهد چون لبه   محقق بدان که معمول ماست   نه نک آورد از زرع خیطات
کنون چند بابی برون زین کتاب   بگویم همه تحفه با صد اب اب   صد و پنجاه در تتمه کتاب خیالات
بیارند بقل بصد کنند   پس آنگه درا و آتش دهند   ستانند خاکسترش را تمام   بزهر
دهد زن میان در طعام   یقین شوهرش بنده آن شود   دگر شود هر زن نیک شود
ور از بوم گیری زبان درست   همان نفع آرد که گفتم نخست   هر آنکو دهد بر زن ایدران

خدایا شهادت بر این جهان   زن خویش را نیز دلول خطاست   که در شرح المجسطی نقی
نا رواست   ولیکن بوقت ضرورت رواست   چو در خانه هر روز جنگ و دغاست
دل هر دو خون هر دو یقین   عوز هند با شهد زیر زبان   نوشته است در نسخه معتبر شود
مرد از عشق از عشق زن بیخبر   که چه زهر گیا آورند   و از هند کا نیز اندر کنند
ببینید این هر دو چیزش نهان   ده زن بشوهر و شوهر زنان   چه بنده شود مبتلا آنچنان
که قربان کند جان خود هر زمان   همین نفع باید ز شاخ سفال   بکن آتش در دامن زن بحال
زجبه سپیده است لفظ همین   بر فوید چه اندر سر آید این   رکنده حد بالی همین نفع دان
برویید چه در حیض خون زنان   ...   اگر شو آب سرخ نیستی   کند تر قرنفل خورند بر زن
یقین است از عشق بیخود شود   اگر چه ب ظلم بردن بود   اگر زن دهد مرد را آب خورد
کند تر بسیاری و یا در خفه   شود عاشق آن مرد بروی بجان   که چون کالدیه کو باز آن
دگر تنگه زر مجرب بود   کز و عورت و مرد بنده شود   نباید تر زین هیچ دارو دگر
بری وار خوبان بخواهی دگر   باب   در بهشت   که سیاهی از او   شد نوع آست
بیان کرده شود نوع اول بگیر از شنجرف مطهر که سیاه و زرد آید شده شهر و اگر یکباره
باشد بهتر و باید کرباس پاره را بیاض البیض بیالاید و مقطعات شنگرف مطهر
در وی محکم به بندد و زیادتی کرباس ببرد و هر یک مثقال شنجرف سواد گرفته و دو مثقال و نیم
از رسوت سحیق که برده مثقال او هر مثقال نوشادر باب بجوزد آن را له خشک کرده
باشد بعضی جهوسان مبتدی این را زنجار الحکمه نیز او سحیق و آن غلط است پس
بصفوة البیض معجون کنه چون بوته سازد و شنگرف مذکور در میان او نهد
و چون کند که کند مستوی الاطراف دگر باس دیگر بیاض البیض بیالاید و در
گرد آن بگرد و محکم به بندد و کرباس زیادتی پاره کند مستوی الاطراف در گل کیهو
و خشک کند ر و سحیق تنها عمل کند به نوشادر و چون در صراحا بسته شد یکشب

دارد

در آب اشخار نرم نیز آورد و خشک سازد و در گل گیرد نوع هم اگر یکی
روسخت برادیس باشد می شاید و چون در صره دو یم بندد یکبار در آب
نوشادر در آویزد و خشک کند و در گل گیرد نوع پنجم جزوی روسخت و
جزوی زعفران الحدید کند چون در صره دو یم بندد نیم روز در آب نوشادر اندازد
و بعد از آن خشک کند و در گل حکمت گیرد و تازه خشک کند و بر آن عمل کند نوع
ششم روسخت جزوی و زنگار حصه جزوی این عمل بزودی بود و انجا حاجت به نوشادر
نبود و در گل گیرد نوع هفتم جزوی زعفران الحدید و جزوی زنگار بکند و در گل گیرد
نوع هشتم زعفران الحدید تنها بکند و در گل گیرد نوع نهم زنگار تنها بکند و در گل گیرد
نوع دهم بیضه مرغ را تهی کند و زنگار حکمت معجون کرده نصف و در زیر و کنار آن
و شنجرف را در میانش گذارد و باز ده سرش کند تا پر شود و سرش را بالقشر دیگر
بپوشد و محکم کند پس در صره بندد و در گل گیرد و بوضعی که در خوانده باشند
چون در قشر کنند در صره بندند و در گل گیرند آن مبطل عمل بود اما در همه انواع
از معجون کردن بصفر البیض ناگزیر است فصل دوم در معرفت مواضع آتش
بر دو قسم است و هر قسمی بر دو قسم است قسم اول سخت باشد و آن مواضع بالا
دعونی نیز خوانند و در گل بوته با هر کف نوع اول به آن ترتیب که بالا گفته شد
خشک شود و در روباس باید طرف از اطراف آن هر دو ریس دم بدهد بتدریج و
تا نوع اول نرم تا که طرف آن یکصد او استاد دم بگیرد پس روغن آرد که ذات مقیس
و ثابت و جاری شده باشد ان شاء الله اقلیمیا از معدنست در گرمی
و سردی چنین بود و آنرا دسوری روشنایی نور چشم را سود دارد و ریشهای چشم را
نکو بود و در این شرح دراز است اگر جمله یاد کنیم بطول انجامد آنچه حکما در این باب
گفته اند و ما نیز آنچه بایست است نقل کنیم نسخه دارو نافع بود تاریکی چشم را

اقلیمیای زرد و توتیای هندی و صبر و توبال مس درد سخت و شادنج شسته از
هریک یکدرمی فلفل و دار فلفل و نشادر و زعفران از هریک نیم درم مشک تبتی خالص
نیم دانک بکوبد و حرز باید در چشم کشد نافع بود ۱۲ نسخه دارو ئی دیگر نافع بود
تاریکی و خارش و سپیدی چشم را توتیای کرمانی اقلیمیای زرد و سرمه و شادنج هندی
صبر و توبال مس هریک درمی فلفل و دار فلفل و نشادر هریک نیم درم ملح اندرانی
قرنفل خشک و کف دریا از هریک دو دانک زعفران نیم درم مشک خالص نیم دانک
جمله را بکوبد و حرز باید در چشم کشد اگر ضعف نور چشم از آن بود که بسیار گرید
علاجش آن بود که غذاهای موافق باید دلو را از سبزی پیوسته نگاه کنند که نور
چشم را عظیم قوت دهد و زیارت کنند تماشای دل و آنچه دل را خوش دارد میکند ۱۲
نوع دیگر کشنیز تر را با گلاب حل کنند در چشم کشد که بسیار نافع بود خاصیت
شیاف زعفران که مخصوص است از جهت جرب اقلیمیای زرد دو درم بلغند ۳
درم زعفران درمی فلفل درمی زرنیخ زرد رنگ یکدرم و نیم نشادر نیم درم صمغ
عربی دو درم جمله هفت دارو شیاف کنند بشراب کهن صفت حب هم محقق عروق
دو درم اقلیمیا ۵ درم مرداسنگ ۵ درم گلنار ۲۰ درم خبث الحدید ۵ درم گل احمر
۲۰ درم موم روغن چند آنکه کفایت بود کحل زعفران بجهت ظلمت چشم زعفران
دو درم دار فلفل درمی فلفل سپید نیم درم نشادر نیم درم مازو سه درم سنبل ۲ درم کافور
نیم درم صفت حب کحل باسیقون الکبیر کف دریا ۲ درم اقلیمیای فضیه ۲ درم رو
سخت یازده درم ملح اندرانی ۲ درم سادج هندی ۲ درم اسفیداج رصاص ۲ درم
فلفل دار فلفل نشادر سنبل صفت کحل اصفهانی هریک ۲ درم قرنفل درمی
صبر ۵ درم اشنه درمی مر ۳ درم مامیران سه درم زرد چوبه سه درم هلیله زرد
و هلیله سیاه بلیله ۲۰ درم نمک طعام و صلبی ۵ درم نمک اندرانی ده درم عصاره

مامیثا ۵ درم نمک هندی دو درم حب کنند یاقوت معتبر قیمیا زمین درد حجت ...
اسفیداج رصاص ۵ درم نمک ... ده درم کف دریا ده درم زنجفر رسته هر یک ...
کف تاسیقون ... ۵ درم دار فلفل ... زنجبار سفید ... سفیده ... ترکیب
نیم درم صبر یکدرم و نیم کف دریا ده درم ... زنجفر هر یک چهار درم ... دردی حب
داروئی که از جهة سفیده چشم ... کف دریا ... زرنیخ سرخ ...
هر یک ۳ درم و نیم عصاره مامیران ورج ۵ درم آب ... تا نیکو ...
و داروها را بدان ریزند بعد از کوفته و بیخته در سایه خشک کرده نافع بود حب
دردی جهت روشنائی چشم مجرب است توتیای هندی و توتیای کرمانی ۲ درم و نیم
اقلیمیای ذهبی ۵ درم نحاس محرق ۵ درم زبد البحر کحل اصفهانی ... هر یک
هر یک ۵ درم بکوبند و بیزند و آب رازیانه ببرشته و صاف کنند آب هلیله
زرد و هلیله کابلی بکوبند و بجوشند و خشک کنند و باید در چشم کشند که نافع است ۱۲
جالینوس ... هفت روز گرز در آتش اندازند تا بریان شود بخورد قوت باه
یابد و هر که را قضیب سست گردد روغن بادام بریان کرده قدری بخورد و قدری بر قضیب
مالد قوی گردد دیگر ... زنجبیل و دارچینی هر یک چند مثقال ... آب صمغ
عربی حب سازد و بوقت حاجت یکی از آن حب در دهان نهد و گرم کند بر قضیب مالد
ذکر را سخت کند و در مجامعت قوت دهد ایضاً اگر ... را با عسل بیامیزد و بخورد
بعد از دو ساعت عجایب ببیند ایضاً لقوة الباه عود یکدرم مشک ... معجون
سازد و تناول کند ایضاً اگر جماع کند ... گوشت ... بخورد آن ... حمل
شود ایضاً اگر زهره گنجشک بر ذکر مالد در حال زن حامله شود ...
... آمد ... خشک اجزاء شکم و ضعف معده سود دارد اجزا ... و تخم
کرفس ... از هر یک ۵ درم زنجبیل ۳ درم کوفته بیخته با عسل کف گرفته هر روز قدری

بخورند ۱۲) بعد از آن زنکتان را آب تانیده و بکوبند نرم و در عسل کف گرفته معجون سازند مع قرنفل
کوفته داخل کنند و هر بار از آن بخورند که اعاده قوت جماع را بهم رساند مجرب است و دیگر
آنکه هر روز نیم مثقال قرنفل کوفته بر سر کاسه شیر ریزند و به ناشتا بخورند نافع است دیگر بگیرد
هشت تخم مرغ و سفیده آن را بیرون کند و هر یکی یک درم تخم جرجیر کوفته با قدری عسل بر خاکستر گرم
نهند تا اندک گرم شود و بیاشامد که بغایت مجرب است ۱۲ در کشته کردن شنجرف نوع
دویم از قسم اول که آتش سخت است کوره را با انگشت تا بار سخت و بعد از آن آن سوابر شد دیگر به
تا بامداد ثابت و ذائب و جاری شده نوع سیوم از قسم اول که آتش سخت است در
کوره نهند و دو دم از دو طرف نرم نرم بدمد تا بقدر شصت دم دیگر بجوشد پس بیرون آرد که
منکلس و ثابت و ذائب شده باشد و جاری نوع اول از قسم دوم بقدر چهار انگشت سرگین
که آتش نرم باعتدال بطین حکمت مطین کند و چون خشک شود یکشب در کوره آبگینه
گران نهند بامداد منکلس و ثابت و ذائب شده باشد و جاری نوع دویم از قسم دویم بقدر
چهار انگشت سرگین گاو خشک کنند و در زیر آتش نهند و قدر یک وجب دیگر سرگین گاو خشک
بر سرش کنند و آتش در وی زنند و یکشب بگذارد و چون سرد شود بشاید که ثابت و جاری
شده باشد نوع سیوم از قسم دویم یکشب در میان آتش تون گرم نهند و بعد از آن بیرون
آرد که ثابت و جاری شده باشد اما در آتشهای دیگر بار نهادن که در اول تنور داده باشد
تا بسیار کم نگردد و نیکوترین فصل چهارم در معرفت خواص کردن و مزاج دادن شنجرف
است و این بر شش نوع است نوع اول در بوته بگدازد و بر ده مثقال از شنجرف ثابت
جاری یک مثقال از کبریت زرد بجوشش دهد و اگر بجای گوگرد زرنیخ سرخ بجوشش دهد
مناسب تر است و آنگاه سحق کند و بقدر وزن آن روغن خون آدمی بخورد وی دهد
آنگاه دانسته بر چهار شمس طرح کند و با قمر مسعد امتزاج دهد که مراد و مطلوب حاصل
گردد بفضل الله تعالی نوع دویم در بوته بگدازد و کبریت بجوشش دهد و بقدر وزن او

ادخ

روغن خون آدمی بخوردش دهد پس مثقالی ازآن بخورد مثقال شمس دهد سعد
مزاج دهد زر خالص مرجح کند بمدت نوع دویم هر روغن خون با بعضی حمره شعریه
شیب مقطر بخوردش دهد که همان فعل میکند و مقصود حاصل کند نوع چهارم اگر
خواهد که شعر زیاده باشد یک روز در روغن صفرة البیض بخوردش دهد آنگاه تنویه سخت
کند پس روغن بخوردش دهد آنگاه در بوته بهوای زحل بگدازد با قمر مسعود بیامیزد و
در رو باس مرده ازهر پاک کند که قمر و عطارد بماند و شمس به اضافت بر دیگ شد
نوع پنجم این شنگرف ثابت بگدازد و یکباره کند و میتابد و در روغن زیت یا روغن
شعر بریزد و مطرقه بخورد و دیگر باره بگدازد آنگاه همش قمر مزاج دهد یک شد
نوع ششم با زحل بگدازد پس در رو باس برد و بتدریج پاک کند و چون بر وی زرد شد شمس
و قمر و این مثالها مذکور و لغط قوم باشد و آنچه یاد کردیم هیچ نکته مهمل نگذاشتیم
میزان ترکیب که آن مقدار است و آن بهر طریق که مرکب کنند چون شنجرف باشد
مراد حاصل است و از آنجا اعمال بسیار استخراج میتوان کرد و چون این رکن معظم است
ز ارکان اکسیر بلکه اکابر این صنعت و حکما گفته اند

بسم الله الرحمن الرحيم يا اله الاولين والآخرين يا الله يا رحمن يا رحيم يا حيّ يا
قيّوم يا خالق يا ربّ يا هو يا من هو هو يا من هو لا اله الا هو يا من لا
يصرف الا هو يا من لا يغفر الذنوب الا هو يا من هو الاوّل والآخر والظاهر
والباطن هو الله الذي لا اله الا هو الحيّ القيوم وعنت الوجوه للحيّ
القيوم وقد خاب من حمل الرحمن الرحيم يا هو يا من هو لا هو الا هو لا
يعلم احد كيف هو يا من امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون فسبحان
الذي بيده ملكوت كل شيء واليه ترجعون يا من هو هو لا هو الا هو الرحمن
الرحيم يا لا اله الا انت يا افصح يا انجح لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

حضار از میوه نجات سریع الاجابت است خاتم آمده در آئینه یا در قدح بنویسند که بصورت
شیخ حسن الوجه واللحیة ولباس هیاهان پوشیده بود آنچه مطلب است بنماید در عمل جن مفید است
واسار درسوره مریم ادمی جنی کند اجب یا زر میموه الی مهد لی وجملس تمثلون فی عیانی ا
ناظری بشرا سویا بحق مریم وعیسی وداود وسلیمان بحق اهیا شراهیا وبحق هذه الآیات
والذکر الحکیم ایت منزل

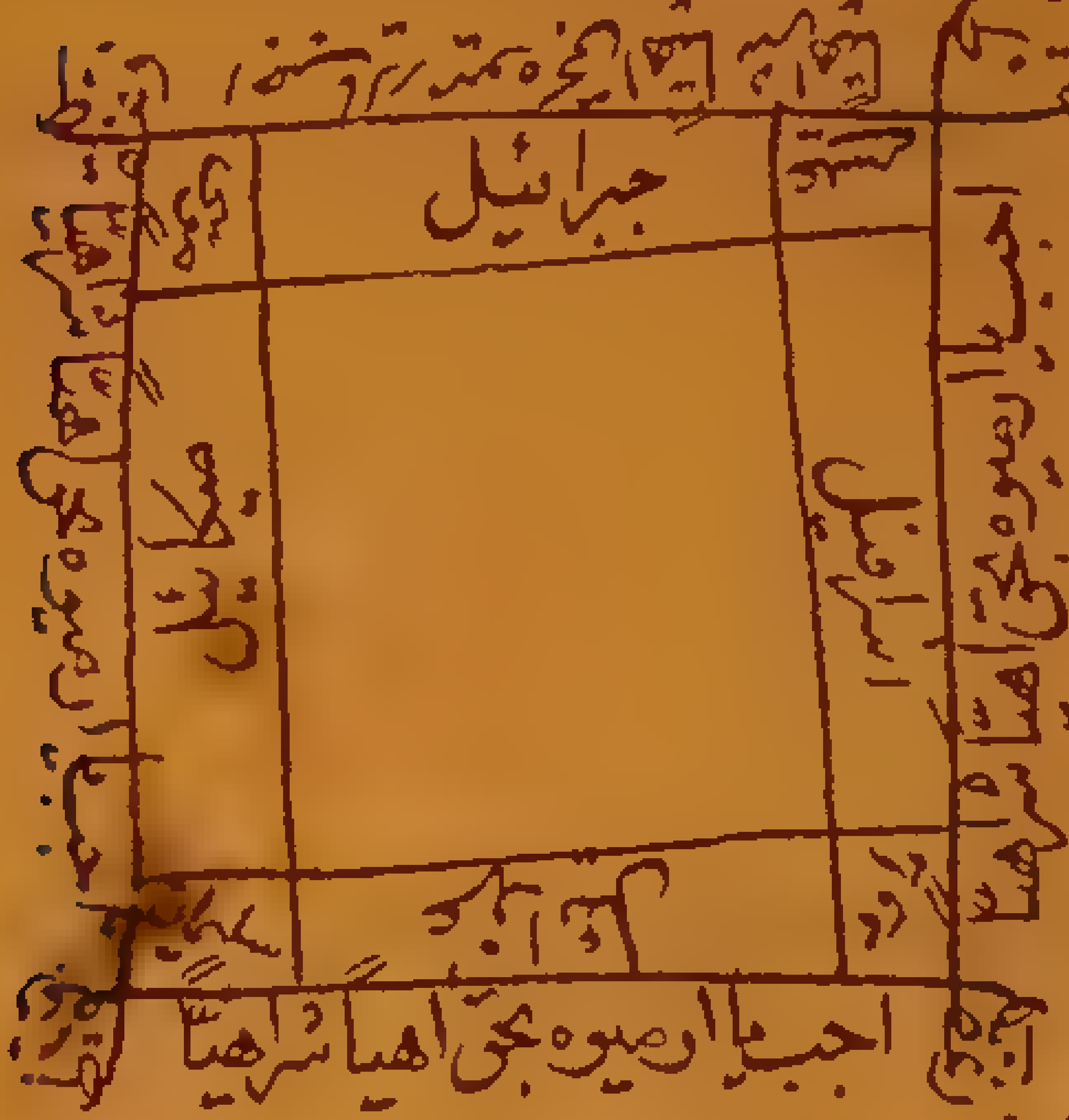

خاتم پنج از هر قسم یک حرف از
قسم دوم از اسم دوم از حرف دوم
بردارد وعلی هذا تا تمام اقسام
ا ر ح ی ن ک

خاتم را در این قسم
نقش نما سیتوان حک کرد چهار
۸۸۲

این خاتم از تبارک الذی بیده الملک است تا قدیر
بجهت لسان مصطکی زعفران کنده است

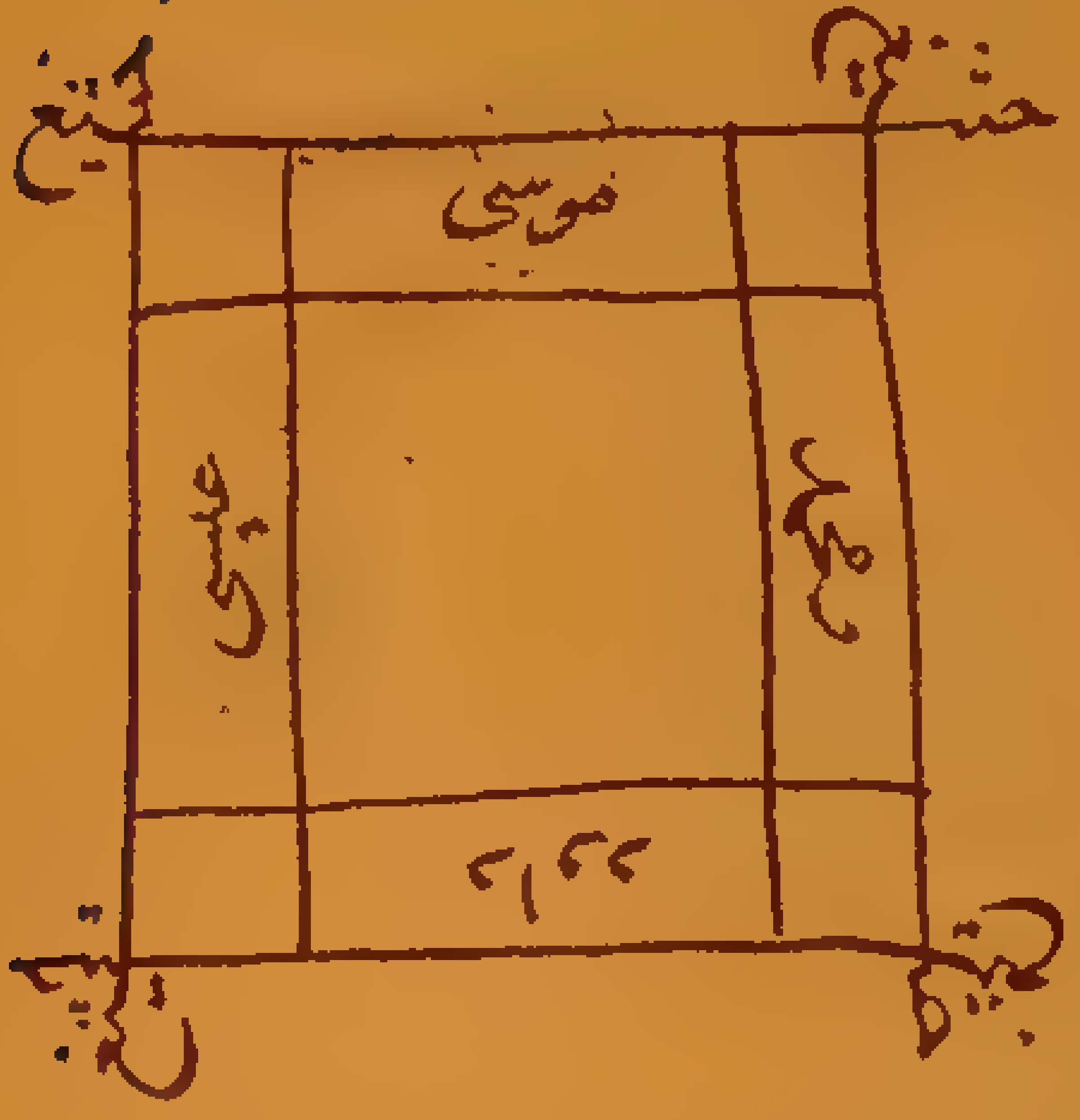

در وقت بیرون آمدن از منزل ها بار
این نوع اسم را بخواند در حفظ بود وتعوید
کرده برگردن ببندد این نوع اسم اینست

یا طهیعمیش یا دریوشروش یا طهمونواش یا حلدودش

برهم زنند بر آتش نهد و ... فرو ... مثقال ... در آن ... سبک ... می‌شود

الغاه آن ... را بر ... و ... بوته ... و ... در ... بالقوه ... شستن ... و ...

روغن ... می‌رود ... ده درم ... آن ... زیت ... آب ...

... خواهی ... یک ... لازم ... کند ... سبک ... آب ...

که او ... طبخ کند روغن زیت ... ده ... آب ... تجربه ...

صفت عقد الزاج

الزاج

یؤخذ نصف درهم زاج ابیض ... ویسحق ... ثم ... فی القوارير ... ثبت ويسحق

الزاج ويحتفظ بالعقد ... ويعمل ... عاد ... ساعة

ساعة فانه ينعقد فضة حجراً لا ... دالر ... صحیح مجرب ... لیتاهر

سرکه کهنه و زاج ... و ... در ... در سرکه حل کند و ده زیت ...

... در ... ریزند اگر اراده ... باشد ... و درهم ... ده

زیت دیگر ... و در ... ریزند ... آبگینه ...

ثابت گردد علم ... روح علم ... و در ... طبخ کنند

... طبخ ... زیت ... در سرکه طبخ کنند ... سرکه ... باید

که ... سرکه ... زیت دیگر ... و طبخ کند

... دیگر ... طبخ کند ... آن ... علم ... روح

دریغ دی آب بمو با بر آن کند تیز تا به و ربع دیگر نمک اجزا نی در ربع دیگر روغن کتان
طبخ کند تا سیاه شود پس از آن در شیشه تصفیه کند و آنچه مقصود را بستانند و به این فروغ طبخ کند
و بهر بار آتش دهد روغن تا باکند و از روغن سردی آورد و یک مثقال از آن بگیرد و در بوته
بگذارد و دو مثقال از این روغن بر او ریزد اگر مثقال داشت آنگاه پس بسیار شود و اگر نه زیاده
کند و تجربه کند هرگاه درست شود مثقال تا یک مثقال بر هشت مثقال زهره طبخ کند در سر
منعقد شود بهتر از این نبایستند و این روغن ثابت صبر را بر آتش قرار گردد
و سرب قلعی را محکم گرداند و جوهر این نیست که از قطره خاک شود چنانکه زیبق در نقره
تخم مرغ که در عقاب و زاج و نمک کشته اجزا نرم شود و در ده مثقال یک مثقال
نقره مدبر کند بهتر باشد و نرم آید و اگر ریزه کشته در روغن کتان یا روغن به
طبخ کنند هم نرم و نیکو آید و چنان روغن طبخ نشسته تا روغن سیاه شود و چنانچه در او
را ثابت شود   و آن چنان بوده که بگیرد و اگر عکس و زر از نقره بست و یک مثقال
در بوته بگذارد و نیم نمک او بر سر نیز گذارد و بهر و در راه طریزد و بعد از آن خالی گردد چهره
و خواه به مرغ و اگر خواهد زر داردهای دیگر بستانند کف دریا و نوشادر و عکس فلفل به بشر
دیگر گذارد و نمک اجزا از هر یک درمی و همه را جدا جدا بکوبد هم بیامیزد و بعد از آن
همه زرد و چهره خالص در او کند و نمک به تا چهره بگیرد و او را با هم آمیخته پس جمله را
در شیشه آبگینه کند و سرش را محکم بگیرد و در زیر سرگین ... روز بیاکند پس بیرون آورد
و بجای تقطیر کند تا بجوی آب شود بستانند پنج درم مرتک ده درم مس و بهر ... درست
بر بوته نهد و نحاس بوره بدین بیامیزد تا سخت نیکو بر آید و طبخ کند و نقره خوب است
بستانند نوشادر ده مثقال و زرنیخ ده مثقال و زنگار ده مثقال و کبریت ده مثقال و به وزن
همه سیماب همه را با یکدیگر حل کرده و در کوزه کند و کوزه دیگر بر آن وصل کند و در گل حکمت گیرد
و در آتش نهد پس تصعید شده بکوزه بالا خواهد آمد پس کوزه بالا در سرا زیر کند و بار دیگر در آتش نهد

اکسیر عکس

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] مثل مناسب علم تسخیر است و چون درین کتاب بود ترجمه رفت
هر کاه که بدین دخنه تسخیر کند ورت در موضع ویران که از عمارت دور باشد جمعی از جن در آن
کرد آیند و سخن کویند و هر چه عامل این دخنه از ایشان پرسد جواب کویند و باید که نترسد که ایشان
صاحب این دخنه را دوست میدارند و مطلقا آزار و ایذای او نتوانند کرد و حاجات او را
توانند روا کردانند و عمل این دخنه برین وجه است که بگیرد جزوی از [illegible]
[illegible] و جزوی از [illegible] یاب و جزوی از [illegible] ذیب و جزوی [illegible]
[illegible] و هر یک را جدا جدا سحق کند پس باهم بیامیزد چنانکه یک چیز شود و اگر
حب سازی هم چنانکه داری بهتر باشد پس بوضعی که مذکور شد بروی انگشت از دخنه چیزی نهی
این دوا را بر آتش ریزی و بخور کنی از قدرت الهی روحانیان نزد مرد جمع کردند و چون همه بروی
جمع شوند و کرد اکرد تو در آیند و باید که در سخن در آیی و هر چه در خاطر داری بپرسی و حاجتی
که داری عرض کنی و اگر کسی پیش ازین عمل یک هفته روزه داشته باشد و حیوانات نخورده باشد و هر روز
آیت زنت [illegible] و خاتم او را خوانده بهتر بود و جرات او درین وقت بیشتر باشد و دل او
قوی تر باشد و کامل تر بود و [illegible] چون بدین دخنه تسخیر کنند هر که درین مجلس باشد
در حال بخواب رود و عملش اینست زرنیخ زرد [illegible] الغول و زرنیخ دخنه میداسنج
و جوز ماثل و قشر بیرون و صمغ الذبث و افیون مصری مجموع را کرفته بعصاره باسمین بیامیزد

و در حقه از کس محکم کنند و سد و دوال از آن منفعت در زیر و پس و فوق نهند در تب و تبدی زبی
امری واجب است در همه تعفنات در زیر کنند بعد از آن بیرون آورند و خشک کنند چون حاجت
که کسی را در خواب کنند قدری به تبانک بروغن کنند سرخ صاف الحقه کرده و در منخرین خود
نهند و مثقالی از این و او مثقالی عود و مر بخورش بخور کنند بجز آن آتش باغ هر که رسد و انکار بخواب
روند و پس [illegible] خاصیت این ختم است که کسی در خانه خود تنها نشسته [illegible]
چنان پندارد که ملائکه فرود آینده و با لا میروند و نقشش چنان است که [illegible]
و [illegible] و قلب [illegible]
و [illegible] او مجموع را بگویند که فش زرم [illegible] این مذکور است بنویسند و هم
نقش [illegible] و این عمل تکرار نمایند تا وقتیکه مجموع منقش شود الگاه آنرا چوب [illegible] زند بعد از
خمس [illegible] خشک کنند و در هر مجلس که این حب را با خود داشته باشند هرگز تسخیر کنند هر که در آن مجلس حاضر باشد
[illegible] بیند او در محبت گردد که ملائکه از تعفن نه بیرون میروند و این از عجائب و خواص است
فصل اول باید دانست که [illegible] مدار اعمال سیما بر این اصل شده است
که بیان هر یک از آنها در فصل دیگر مذکور میگردد [illegible] در عظم و آن عبارتست از سه اسم اول
[illegible] و خواتیم ثلثه و اسماء ثلثه متعلقه و منسوب به آن و کیفیت عمل آن بر این منوال است
که بگیرد باسم الله تعالی و برکه [illegible] و لکن [illegible] دمی تمام نامه دارد
در نقش مخصوص طعمه از جنب الحوش [illegible] کلاب خشبوی زنانه و در روز بکار برد
که از کاس [illegible] باشند بشناسند و این اسم اعظم را تعلیم طلسمات [illegible] که سطر است آن بکار برد
نویسند [illegible] که با طلسم [illegible]
لما ارید و این وقتی باید که قمر متصل شده باشد از ره طالع [illegible] و اگر طالع از معلوم
باشد طالع سنبله بگیرد و قمر را از اتصال سعود محمود [illegible] بصاحب الطالع و تکمیل باید
پس او را بر آن کار ذبح کنند [illegible] ملاحظه تمام با هر طرف که هر قطره خون از وی بریزد

نکته

بچگی که تمامی عمل تعقاد آید پس برش از تن مه اکنه دلش را در میان چوگنف بیرون آورد
و او را از دو نفش قطع کنند و اطراف اجسمه را ز دیگر در دیسه بر که با اول برهات از دنب
ضم نماید و در پس و قلب و اطراف آنها داین برهای در اراز را در ظرف کی مخلوط سازد در حفظ
آن مبالغه نماید تا وقت حاجت بکار آید پس بزرج را از اقربه و فضلات پاک کرده و در دیگ
اندازد و بالیش معتدل پخته سازد و گوشت شوربای او را تمامی تناول نماید زینه چهل که استخوانی
او را فرو نکرد و او را در طاس آب اندازد و احتیاط نماید که یک استخوان شکسته و ضایع
نگرداند و نقطه از آن غایب نگردد پس جمع استخوان بزرگ چینه در آب آید و ذکر یکی دیگر
در وسط آب قرار گرفته و دیگری در تک آب رفته این استخوان را دارد نشان کند که در هم
بر بهادات و باقی استخوان ریزها آن را در دل و بال دیگ نگاه داشته باشد ضم کنند و در ظرف
آبگینه مطین بطین حکمه با آتش میانه بسوزد تا خاکستر گردد و آن را رها داول کرده در ظرفی با گیره
نگاه باید داشت تا وقت حاجت و عمل آن در فصل سلاطین مذکور گردد و در این فصل اعمال اعظم
نشه نوشته می شود [illegible] پیر انکه این استخوان که در تک آب رسوب کند جمیع زر [illegible] در
وا از ارواح است که او را شمعون خوانند و عمل آن بر معدنیات و نباتات آنچه تعلق گرده
و صحرا دارد و او را خاصیت که او را خاتم اطاعه گویند داد و در این عزیمت است و در علم تسخیر جن
دانمی دارد که در وقت عمل بدان انکشتر با هم شود و آن بمنزله قیمت اعظم با هر شت [illegible]

حاضه او در این رجعه داسم او این است عهکطفثنیثا و چون کسی خواهد که عمل که
بر این عظم دهد آنچه عمل او در ریاضات خوده بر دست تبدد آنچه خواهد از معدنیات با محمودیت
و در آن مثلا طاسی بزرگ از مس یا از فلزی دیگر که خاتم را و اسم روحانیه بر مکتوب است بر بالای وی
نهد و از صاحب یوم بایله و حضار از ساعه که عمل در وقت واقع شود و اسم او ذکر کرده نام نشان
و باسم که قسم بن عظمه است متکلم شود و نیجاد و [illegible] بخواند یا شمعون خذ عین لعیون آن رس یا انکه حاضر
باشد از نظر حاضران غایب گردد بر وجهی که مطلقا او را نبینند تا وقتیکه استخوان برداشته شود

دار نعم بران اسم خاموش گردد و این عمل نمونه است که جهت مثال آورده شد و بدین عظم در جمیع اجزای

ارضی و جبال و معادن و کیاهها و باقی بهر وجه که خواهد تصرف میتوان نمود و بلوغ (تعالی) دسترس از رفعه

فصل دوم آن عظم که در وسط آب بوده بر طبع هواست و اسم روحانیه او شیت زبون دارد

خاتمت بدین منوال و اسم او هست کو سحطهسثا

و عمل این عظم در هوا اثبات

و در طیورات و در ابر و باران

کعطهسثا

و مثال آن این اعمال بی نهایت است برای مثال یک عمل بیاوریم چون کسی خواهد که چنان

وا نماید که بآسمان بالا میرود بگیرد عظم بزرگ را به ازرکت خاتم و اسم روحانیه بر آن کند

و اسم قسم را جهه روحانیه بخواند و از دست خود چیزی مانند ریسمان و چوب و امثال آن بر هوا افکند

و نام صاحب روز و ساعت برد و بگوید یا زیتون خذ مع هذا العیون و بگوید که اینک رفتم بشکرید چون

آن محفل بینند که او بالا میرود و با آنکه در میان قوم نشسته باشد همه از ارتفاع او تعجب و تحیر نمایند

و تصور و درین عمل از حیز حساب بیرون است فصل سیم آن استخوان که بر سر آب آمد طبع نار دارد

و اسم روحانیه او سیموت و خاتم او برین نمط است و اسم او قسم او این است

کیعلهونثا و عملش در نار است که بهر نوع خواهد تصرف تواند کرد مثلا اگر خواهد

که چنان فرا نماید که آتش عظیم افروخته است او در میان نشسته و با آتش بازی میکند بگیرد عظم

مذکور را و اسم روحانیه خاتم بر او نویسد و جهت روحانیه اسم قسم بر او بخواند و صاحب روز و شب

و صاحب ساعت یاد کند و بگوید که برفتم در آتش پس بگیرد و همه او را در آتش بینند و مال الله او

با ایشان نشسته باشد و مثل این عمل در نارنجات بسیار است الاقل یکفیه الاشاره نکته بباید دانست که ارواح

روحانیه که مذکور شد فایض از روحانیه ارواح عظیم اند و تسلط ایشان بر جمیع اعمال سیمیا شعبده

و تصرف در خیالات و تلبیس بر عیان نزد علمای این فن ثابت که هر کس که محافظت نماید

برین اسما و اوراد مداوم و متابع بر هیئتی که بر طرفه نماید او را در معاونت نماید در شرط

سیموت

١٥ معرفت اصحاب ایام دارباب ساعات است و بعضی از علما به ارباب فصول سنه را
نیز دخل داده‌اند و در خاتمه دانستن ایام ماه درین معنی خواهد رفت شمه‌ای ... و دفن
بر هر نوع است رمال و اول در وصل سابق شمه از آن صورت تحریر یافت در رمل و شادوران هر
... است و صورت اول از آن وجه باشد ... را از روز آفتاب زرد
بر دارند المنفعه از که باشند و در اغلب چهار می‌باشند با کمتر از آن ایشان را در شب چهارشنبه اول یا آخر
ماه ربیع الاول در وقتی که زحل به تثلیث عطارد رود باید در خمره جدید اما از خم دو زمیره ماه ربیع الاول
نیز نباید لاعلی درین ماه اتم و اکمل است والبته در شب چهارشنبه اول یا آخر از آن بیاید در وقت تثلیث
زحل و عطارد و بهنگام برداشتن ایشان از آفتاب اقتضای زبان این اسماء باید خواند طهیره ظهیر
ففقلیش القدوس اهر ارش اهر یوش آ اردش ماروش دالیش ماروث الوعاث شعاث
طلیوس احب مایطراش بطیموح طیموح فداش فدوس سبوح رب الملائکه والروح اجیبوا
ایتها الارواح الشمسیه النورانیه وافعلوا ما امرکم به بهذا الاسم العظیم بهیثاع بطالطط
خقعیک هسهس مسبس سلیمع نعرما مارش ترکل اهوش یعولوبه ودنبکه تنکفال و بعد از
خواندن افراخ را بر باید داشت برفت بزرگ و بطبره بزرگ در رحینه حمره اخضر با سیراب کنند
و سر هر دو از اسب دفن باید کرد و اگر افراخ چهار باشد در سر چهار راه و دیگر بر سر سه راه داد و اگر
دو باشد بر سر دو راه و در تیغ علامت و اول اینست که چهار شنبه و چون دفن کنند صف ساینه روز
محافظت باید نمود که کسی بر آن مطلع نشود یا جانوری بسوی ایشان قصد بر جینه کند و در ایشتم تو قتی
که مردم در خواب باشند و آواز نافرد نشنیده بشر الظرف را بیرون آورد و ما از ایشان ازدی
در روی آورده تیغ یا دو از ایشان را بستند بار نموده از اسماء مذکوره را بخت بار بخواند و ایشان
دهد و بیرون آورد و در اثنای آنکه دو تمام ایشان را از گوشت و پوست و استخوان ایشان را بنوزانند
و ازرا محفوظ سازد که رمل ثانی اینست لا رمل ثالث در صنعت از رمل ثانی دارد و ل بیشتر است و آن
رمل را از سر ... بگیرند و این جانور باید که مرغ سیاه بی علامت نقطی از رنگ دیگر باشد

پاید و بر وجه حکمت شد اما طعمه او چنین نیست که زبان [illegible] سپید و تیز شود بعد از چهل روز او را روغن زیت
بهم اضافه کنند و هر چه را در هاون بکوبند نرم [illegible] با یکدیگر ممزوج کردند چون مرهم پس او را
در [illegible] سازند و در شب روزی یک قسم توتیا خورانند و آب او [illegible] باشد محفوظ [illegible] زیت مذکور
و بعد از سه روز که بدین وجه تطعیم و تسقیه کرده باشد او را درون دیگ سفالی رنگ کرده که نو باشد
و هنوز در وی چیزی پخته باشد و در زیر وی آتش نکرده باشد و کارد فولاد آبدار که بغایت تیز باشد و تیغ کند
و بعضی گویند که خون او بهیچ وجه در خارج قطره نریزد و پس دل او را بیرون آورد از جسد او و [illegible] دانه
از شجره خروع یعنی بید انجیر بود درون آن دل نهند و شکاف را به ریسمان محکم ببندد و آن [illegible]
پس در دیگ افکنند [illegible] که تمام او را با خون او در دیگ [illegible] باشند و در دیگ را بپوشانند [illegible] سازند
و بعضی [illegible] برای وجه است [illegible] از حب خروع و [illegible] در [illegible] مصری
مضر کند و هر یک را جدا جدا بکوبند در غایت نرمی و بیکدیگر بیامیزند تا چون خمیر پخته گردد و آنکه بهم [illegible]
[illegible] پس در دور [illegible] رنگ بشد تا با خون [illegible] در دیگ [illegible] محکم کنند [illegible]
سازد و آن دیگ را که قبل از این [illegible] باشد و سر دیگ [illegible] بالای دیگ باشد پس آتش [illegible]
بسوزد تا هر چه در دیگ باشد محترق شود [illegible] کند پس دیگ را بیرون آورد و دل را [illegible]
و جدا پاره که [illegible] و هر چه [illegible] باشد بار دیگر در دیگ افکنند و آنچه [illegible] دارد
اخفا [illegible] آید انکه رمادی که در دیگ است بیرون آورد و محافظت نماید که به وجههای کلی [illegible] رماد
گویند و صفت هر رمادی در وصلی اول [illegible] و من الله معونة المدد وصل اول در صفت رماد
اول ▽+ [illegible] ▽ از صدر [illegible] و صفت [illegible] و حاصل آن چنان است که [illegible]
و حب الاس و حب الغار و حب [illegible] از هر یک [illegible] وزن جدا جدا هر یک را نرم بکوبند [illegible]
و بهم بیامیزند و بوزن مجموع مذکور رماد مذکور را اضافه نمایند و [illegible] عجین کنند [illegible]
و هر [illegible] رماد مذکور [illegible]
[illegible] و بر هر ورق که باشد بنویسند اسمی از اسماء [illegible] که مختص است [illegible]

بقلم داودی و نقابت [illegible] تیز رفته رنده و [illegible] دفعه [illegible] مذکور [illegible] مجنشه بهرب کنند و [illegible]
کرفته ▽ ΠΠΠ ⊳ را حاضر کرده اند و مدتی [illegible] چنین تجربه کرده [illegible]
در زیر [illegible] او و کویند کن الطیر الف رایی او [illegible] الذی [illegible] لتلقی [illegible] بعد [illegible]
قلم داودی [illegible] ولی [illegible] صورت [illegible] قلم را مید [illegible] تجرد [illegible] متفرد [illegible] قلم [illegible]
تا غایت در [illegible] قرونا [illegible] اقلام داودی [illegible] ΠΠΠ [illegible]
و نیز [illegible] وضع [illegible]
[illegible] علیه السلام است وصل دوم در خاصیت [illegible]
وآن در [illegible] سیم [illegible] آنکه مداد [illegible] از آن [illegible]
[illegible] خروج [illegible] نوعی [illegible] سیاه [illegible] و بعد از آن [illegible]
کر [illegible] و بعد از آن [illegible] در حالی که [illegible] مذکور [illegible]
وقتی [illegible] خروج جمع کنند و [illegible]
در زیر [illegible] آینه [illegible]
هیچ کار [illegible] هرگاه که [illegible] در زیر زبان کیرد و هر جا که [illegible]
وصل سیم در خاصیت زاج ثالث وآن [illegible] آنکه مداد [illegible]
[illegible] در میان این زاج [illegible] و هرگاه که [illegible] و اسماء مذکور [illegible]
[illegible] برگ [illegible] و بمقداری [illegible] هر جا که [illegible] مطلقا [illegible]
در وصف مداد [illegible] وصل سیم در مداد و حقیقه مداد همان زاج است که چیزی [illegible]
[illegible] و وصف مداد [illegible] مداد اول که از زاج اول [illegible] و مداد ثانی [illegible]
ثانی [illegible] کنند و مداد ثالث که از زاج ثالث [illegible] این هر سه مداد را در سه فصل ذکر کنیم [illegible]
خاصیت مداد اول [illegible] در وصف اول از فصل ثانی [illegible]
[illegible] ▽ ΠΠΠ ▽ ◯ را که [illegible] ◯ [illegible] ▽ [illegible] مذکور [illegible]

هرگوره درسی که طبل هراست عمل کند و بر ورقی که خواهد کتابت کند و بدست کسی بدهد
و بدخنه معلوم گشت از زاب زد تجزیه نماید و باسماء مخصصه زود عارضه او متکلم شود و گوید حامل
این اسماء را که فلان است در زمین نظر آن طرف فلانی کرد اند که بقدرت الهی آنچه نام
برده باشد بر آن وجه مرتب شود و شرط کار آنست که بر آن ورقه این اشکال نویسد می‌نویسد

نوع دیگر اگر خواهد که ... سازد در حال هرگوره را هم آسان
عمل کند و بر ورق نویسد همان اسم ها را بکیفیت مرقومه و این اشکال نیز ثبت کند

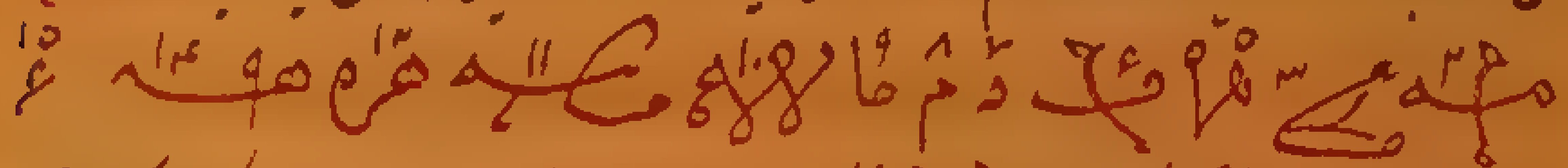

بتجزیه و تکلم بآء مخصه
و فلان را در چشم هر که ببیند فلان کرد انید و تیره است که مزکور شد و بقدرت ربانی هر چه
نام برده همان می‌گردد و از اشکال فلان نقش که از رجعت بوده خلیط یعنی ... ردکار
والله اعلم وصل بسم در مراد هم و ال رماد ثابت ممزوج و مکول بدم ستور کوست و خواص
این اسماء است از جمله پنج خاصیت این سطور میگردد و ظهور هر خاصیتی موقوف بر تقطیر است
یعنی حروفی که بر آن مراد نوشته می‌شود بعلم طبیعی خاصیت اول اگر بدین مدد تقطیر از دل
شیشه ... طشتی از کاسی نویسد و از آن را در آب زنند و بر ورق از درخت لاله در آب
افکنند و آن طشت را بر آتش دان نهند و آتش نرم نرم زیر آن بر افروزند تا گرم شود پس
از ده آرند و شاخی از همان درخت در آب تحریک دهند و با اسماء و خمیره که در اول فصل ...
مزکور شد متکلم گردد آواز دل پرید و حسن صدای روح بخش از آن ظاهر شود و در آن نغمی کنند
همان نغمی بسمع رسد و اگر چیزی خواسته همان خبر شنوند و اگر مویه کنند همان نوع صوتی
بدر آید و در گریه و خنده نیز همین معنی وجود گیرد و تقطیر از این است
و چون خواهند که صرا کننده زبان بدل

(منقطع)

فلقطیر این عمل را بداند هرگاه بنویسند بر نگین که از زر سرخ تمام ساخته باشند زر دست خود
در آورد چنانکه دست وی از آن دست کند و از چوب اراک قضیبی بدست گیرد و بسم الله خیمه ای عظیم
کند و متوجه شود بمکانی که مطلوب است که در وقت ساعت بدانجا رسد هرچند که مسیح مرغی در طیران بود
متعذر از زمان خواهد رسید و فلقطیر او اینست [illegible] عملکم
اگر فلقطیر این عمل بهای بداند هرگاه بر عودی از چند بنویسند که طول آنقدر شبری بود و او را
در موضع غرس کنند مثل درختی و وقت غرس اسماء هرگز بر آن بخوانند هرکه بدان موضع برسد
مردی بیند ایستاده و اژدهای بدست گرفته که آتش از دهان او بیرون می آید و از آن صورت
بترسد و از آن مقام بگریزد و فلقطیر او اینست [illegible]
خاصیت چهارم اگر کسی در شب جمعه بدین طلسم فلقطیر او را بر هر دو کف دست بنویسد بر بام بلند
بایستد یا بر کوه مرتفع برآید و هر دو کف دست خود بگشاید و اسماء مذکوره بخواند فی الحال
عمودی از نور برافروزد و مرغی او را احاطه کند که از مردم غایب گردد و کس او را نتواند نظر
کردن بدان از نور بود و این فلقطیر [illegible]
خاصیت پنجم مخصوص درین عمل بدانکه هرگاه فلقطیر او بر زر بنویسند و آن را در زیر نگین عقیق که زرد رنگ
ترکیب کرده باشند بنهند و این انگشتری با خود نگاه دارند چون خواهد که در میان مردم غایب شود
و انگشتری در انگشت خنصر از جانب چپ کند و در آستین کند و اسماء مذکوره بخواند و بگوید
این اسماء پنهان می شوم و در روی بجانب که خواهد برود و هیچکس او را نبیند و فلقطیر اینست
[illegible] فصل ششم در طلسمات و آن رمل اسم است
که بچیزی محلول و مخلوط ساخته مدادی می سازند و بدان کتابت میکنند و خواص آن از حد
و حد متجاوز است و از جمله هفت خاصیت آورده شد و فلقطیرات هر یک خاصیت ازین
جزوی ازین رمل با خمر که سبع بشر بر آمیزد و در ظرف زجاجی بدان بنویسد فلقطیر این است
بر کاغذی پاک بنویسد و در هیچ در عمامه خود بنهد و ازین رمل مقداری اطعم کسی کن در آب

با دیگر با در هر شهری که خواهی و دست او را در دست گیر و هر جا که خواهی برو و از عجایب
و غرایب هر چه اراده کنی بخیال خود بگذران که آنکس ازو معاینه بیند و ازو خبر دهد
و هر چند کسی بود که از عقل بر طرف گردد چون خواهی که با خود آید آن ... را از عمامه
خود بیرون آورده و در عمامه او وضع کن تا هوش آید و هر چه دیده تماشا باز گوید
و حروف منقطر اینست
... صفت دوم این رهار را بر رسن بر آمیزد و قطعه از پوست دباغت
داده و بی اینکه فراگیرد نشکل دو با نیز و منقطر او را با این رهار بر روی نوشته و آن را
بر دارد و بر خود زند که هر کس که خواهد جاثی هسته که آنکس او را نبیند و از آن
رهار اندک بیش وی ریزد و اسماء مذکوره اعنی ظهیری نقش که پس خود را بر وی نماید
و آن جمله که نقش و بنا رات بری دهد چون بگیرد و روی بگرد و زر خالص تمام عیار بنهد
و آن رهار را به آب اسفنجه باشد و از آن بر کانه نشفه نوشد نقره یک پا عیب در نظر
آید و منقطر او اینست ط ه ه و عده مه ه ه م ا د صفت سیم رهار سیم را بام آدمی برنج
و منقطر او را بر این مراد بر قبضه یک نوشته و در وقت نوشتن اسماء مذکوره را تکرار کن
انقاء ال بی قبضه را در بنگاه تاریک نصب کن پس چراغی برافروخته بر آن موضع
در آورد و اسماء را بخواند هر که به آنجا در آید شخص مهیب ببیند اگر خواهی که مردی
ببیند و اگر خواهی زشت بشر زنی و آن شخص مذکور با لباسهای خوب و شکل زیبا منظر
قبله بود و آن زشت در غایت حسن و جمال آراسته بکحل و صلی روی بکابت منزله
در زمان هر دو این شخص متحیر و متعجب مانند و در بهای نرخ بشر تا وقتی که خود که بر قبضه نوشته
محو کرده و آن صورت نیز غایب شود و ... قبضه ... منقطر این اینست ۹ ۸ ۶
... ۲ و ح ه ... لاتع ارقی ۳ ۵ ه ط آ آ ... صفت چهارم از
مذکور را با آب باران حل کرده منقطر آن در زیر هر دو قدم خود نوشته بجمعه جامع با شخصی تمام مجمع
خواهد

ه خواهد رود و بنشیند تا وقتی که همه مردم جمع شوند پس بعد از آن زنار در میان ایشان
بنشیند و برخیزد و بسرعت روان گردد و بسما و بزرگوار و متکلم شود مردمان بنشینند که وی
در هوا پرد و هر زمان ارتفاع او بیشتر بگردد پس از حیث خفا ... و دور ... بیان
کرد تا از نظر ایشان غایب شود و ایشان در هوا می نگرند و در هم نگاه ایستاده و بر جمعی ... هستند
شود پس اگر خواهد که خود را ظاهر گرداند ... ایشان ... باز گردد تا تعجب و تحیر
بیفزاید و تلقطیرات باب است رقم [illegible] وصنعت
پنجم این زنار را چون هر مرغ که خواهی حل بازده بر آن محلول حروف تلقطیرش بر کف دست
خود نویس و بجمعی در آی و اسماء را بخوان و این مرغ که خویش گرفته نام برد و از زنار
برگرد تری بر روی آن مردم افشان در زمانی خود بتحریک شود که تو بصورت آن مرغ
بینند بهمان لون و هیئت و حروف تلقطیرش اینست [illegible]
[illegible] وصنعت ششم چون خواهی که در دریا یا جوی بزرگ بمردم تماشا در این عمل بزرگ
اعمال است و صاحب کتاب سحر العیون یوسف ابن احمد میگوید که ما از شیخ ابو الحسن ابن عبد ربه
مشاهده کردیم فرا گیر تراب از هر موضعی که خواهی بعوض ابن زمر البحر در آن موضع برید
و تعلم کند با سماء طهری و از آن زنار خالص غیر ممزوج بر بالای آن فرش کن تا آب بحر
یا نهر بزرگ فوری از زنار ... با ... بر قطره ... سفینه این ... کلمه که تلقطیر
او است بقلم غیر طبیعی بنگارد نویس ایهوشین ... التکلهیلوشین ... در
ناظران ... ایشان در الحال ... که امواج آن متلاطم بحر یا نهری
عظیم مشاهده نمایند و تماشای بحر یا نهر تعلق بحال ناظر دارد و دیدن آب ممزوج بر باد
وصنعت هفتم بگیر دم الاخوین و زرم ... بکوبد یا ... که با زنگار سبز ساخته باشند عجایب
کنند ... زنار را ... بهمان حل کرده اسماء خمسه که در صنعت
سادس گذشت بر آن ... بر آن زنار ... و از آن ... در آن ... بچه

تکلهیلوشین

و در میان شب طشت پر آب سازند و آب باران با آب نهر بزرگ و آن شمع را در وسط
آب تعبیه کنند و اسماء مذکوره را یعنی طهطهری میخوانند و نیز هر که طالب ان بود بیاید
از هر مکانی روی بدان آب نهاده بر حوالی طشت دوران کنند و سر بآب فرو برند
و خود را بحسن صورتی مورد (؟) دهند و این از عجایب اعمال است اصل دوم در نوامیس
و آن اعظم اعمال سیمیا است و از خفاء علوم آنست و حکما گفته‌اند
که علوم نوامیس کثیر الفوائد و دافع تر است یعنی منفعت او بسیار و شفقت او بسیار است
و حکیم فیلسوف ابن اسحق که مترجم عشر مقالات افلاطون است چنین آورده که نوامیس عبارت از امور
غریبه الخبرهائی که مخالف عادت باشد در عالم اکبر و در عالم اصغر اما در عالم اکبر
می‌شمارند که حکومات باشد چون اخفاء شمس در نهار و اظهار آن در لیل و ابراز کواکب
در روز و می توان بود که منقلبات باشد چون مشی بر آب و عمل اشجار با ثمار در غیر وقت
آن و نمودن برگ سبز از درخت خشک و منجمد ساختن رود و خفاء آن و نمایش نمودن انهار
و الارض تیز است چون رعد و برق و صاعقه و برف و باران و امثال آن و اما در عالم
صغیر چون انقلاب صورت انسان بصورت حیوان و خفا از چشم مردم و نمودن خود را
بصورت مختلفه و مانند این و ناموس هر شخص یکی اکبر دیگر اصغر اما اکبر امور کلیه و مهمات
عظیم اشتمال دارد و کیفیت آن تاثیر آن بهیچ وجه معلوم نیست و این را ناموس عظیم و اکبر
گویند اما اصغر محتوی باشد بر امور صغار و مهمات جزئیه و کیفیت تاثیر او در باب اسباب
که اوضاع آن سماویه و طبایع متعلقه دارد هر دو واضح است و هر یک از اعمال ناموس در وصلی رقم
ثبت می‌یابد و هو الموفق و منه الاعانة فصل اول در اعمالی که تعلق بناموس اعظم دارد
و از ان عملها از حیز مطلب بیرون است سه نوع عمل مشهور است تعقید و تحضین و تزیین و این
انواع مکتوبه در سه وصل ایراد کرده می‌شود وصل اول در تعقید است و اصحاب اکبر تعلق
عمده النفس است و آن بحر لیست که شب روشنی مسیر هر جبل چراغ افروخته و حوالی خود را

نیارزد

تنور میبازد و چون این بجربت آمد اورا گرفته بر او آب گرم قمبر بازد و دیگر دوب E
H یا ... + ... ار کرام که خوبی دست ... + ... کن مرروز نیی
که ... کاده کرده دو قبل از دخول ... در میردن آورده ...
... H خورد پس الخمیر معمول را در روی ته دبار ازای ارت کن با دخل آن تا دقیقه
... در روی ریزد آن حجر اعنی خمیر معمول دو را از خروج تا نع خواهند لیس ارب ... E H ... است خون
ماروی او را بخون او شش از منطح سازد و او را اتی نه تا رنگ که افتاب در روی نتابد
نگهدار و سوس گندم و شرب میده و هر هفته مقرر ... از آن خوک که روی بران ... است
در طعام و شراب او دیده تا وقتیکه بزاید و باید که قبل از ولادت چند ... د ... حشه
باسی ازان حجر ... است و حجر الکبریت و حجر التوتیا و الاخضر و حجر المغناطیس همه حجا برابر کوفته
و بیخته و با آب برگ بید خمیر کرده و حبها ساخته هر یک بمقدار نخودی در سایه خشک کنند
و ... ارجی ف سحق کرده دردی و در ظرف زجاجی محفوظ کرده پس چون وضع حمل واقع
شود و او نولود را در میان این ذرور خوابانند که فی الحال در کسوت ... جلوه نماید لکن داروی
... لقبق آری و خون او را در ظرف نگاه داری ... الصورت چون ... در اثنای ... ربع
از آبگینه ... رصاص لاغیر درآری و نگهداری ... و هر آینه جمع کرده ...
مضطرب گشته پس او را از خون مادرش اطعام کنی هر روز بمقداری که بخورد تا هفت روز
نگهدار صورت عجیب و هیأت غریب بروی پدید آید و برای عجایب اعمال لکار بسیار آید
واین را تعدین ... و از جمله خواص این صورت آنست که او را در کرسی ... در پیش
او آینه ... وضع کنند و پنهان ... در تجربه کنند در ... ماه ... گردد
چنانکه در شب چهار ده ... تا وقتیکه آینه برداری این صورت را ... بیماری واگر
در اول ماه این صورت را ذبح کنی و خون او را خشک سازی و سحق کنی هر آدمی که ازآن
چون ... صورت او ... بصورت اکنه ۵۵۹ ... ودیعت نهاده اگر از ...

[illegible marginal notes]

شکم این صورت را بشکافد و روغن که در شکم او باشد بگیرد و کسی که با صورت او تسخیر کند تمام حال ۷

ب ۵ و اگر این صورت را چهل روز تغذیه کنی تا چون منی و شیر لاغر و جای هاری که آفتاب
نبینند پس بیرون آری و شکم او را شق کنی و هنوز زنده باشد هرچه از احشاهای او بیرون آوری و جهان
نگه دارد هرگاه که برین در جبین خود در آن مالد در طرفة العین از نظر مردم که خواهد طوالد
و عرق توان رفت و باز توان به قدرت الله تعالی و این صورت عمل بسیار دارد و برین
مقدار اختصار نموده و هو الله اعلم تعقیب دیگر حجر الشمس با زهره با زنسفیه عجیبی کن دیار

ب E H ۵ و جا که در تعقیب سابق گذشت عمل نماید ۳ H اورا
بخور سنگ پشت با لاجورد ورقه تا رنگ کمر زرد تا دقت وضع عمل و درین مرتبت اورا گوشت
و هر اشته در دم فصاد و شراب چنانه آمیخته با خون حجام تا وضع و قبل از آن با درختی
درخت فندق و کف دریا و حجر التیس با زهره اجزا برابر کوفته بشد و بخور سی ست
یعنی سنگ پشت و زهره سمندون که مرغ مشهور است در کنار آب بصره عجیبی باشد
و لعبه از حیات مسحق کرده چون زر در کرد زنده آماده دارد تا چون از صورت
متوله شود فی الحال هنوز زنده و تازه باشد از آن زر در بروی فشانند و از دو بی
بزرگ پاکی که وسعتی داشته باشد در آورد و چهل روز روزی همان طعام و شراب
میداد و تغذیه و شغف تمام بعد از چهل روز از آن بیرون آرد و حیوانی ببینند بصورت
انسانی الا آنکه کمالی داشته باشد و زنده و دل او رگ و هر عضوی زر را خشک بدار چشم
او را بکنند و خشک کرده باید و هر آن اکتحال کنند در پنهان و جنبیدن را ببینند
و اگر مغز سر او را با عنبر آمیخته کحل شده در چشم کشد کنوز و دفاین در زمین نظری
آید اگر زبان او را خشک کرده با شیرین آمیخته بنوشد کلام فان و در پنهان را
بشنود و زبان حق باشد و اگر دل او را خشک کرده سحق نماید با زهره او در زهره با بی
که قرین کرده که در بحر عمان پیدا شود و تاجی بر سر دارد و چون تاج خروس و لباب تمیز را نفت

پا نبرد

بامیز و جهها باز و در میان ۵ درخت که یکی نزدیک بشته مجمره نهند و یک لگن
جیوت بنجیز کند یکی بر میل کند بر دو که باتصال نزدیک باشند و اگر ختی از آن بآب
حل کنی و هر دو دست عضو بران بیالائی و در زیر درختی بنشینی شاخ و برگ از درخت یکان بزیر
میفکنند و منحنی گردد و اگر مغز سر اینصورت را با مغز سر آن که تازه شد با مرد و در آب
هر چه وزن مثک طراشیم آن ها بکنند و حب ساخته در سایه خشک گردانند و در زیر درختی
که خشکی وی بر سد بخور کند در وقت و ساعة تازه گردد و ثمر بر دهد برآید تعفین دیگر
[illegible] و با او این معامله کن که در تعفین باقی گذشت لاجرا لیتمس را با آب گرم
و مقداری از خون گربه سیاه عجین باید کرد و ملطخ [illegible] او بجز آن [illegible]
باید نمود که با مراره او و تقطیم مغز جوز آمیخته بان کرده باید کردن و تعفیه تراب مدفوع
با دم مرکوریا دم فصاد پس برگ درخت نیل باید گرفت با ورق خروع و ورق زرنب و ورق
هرش پس اجزا را برابر گرفته و بیخته نگاه دارد تا وقتی که وضع جهاری شد بآن حال مولود را
در ذرور مغموره بید ساخت و اورا در ورای محافظت کرده هفت روز چیزی باید داد بیرا
اخراج نمود و بطن او را باید شکافت و احشاء او را بیرون باید آورد و بیکدیگر ممزوج ساخته
باید مالید تا مانند مرهم شود و مقداری از خون دمی آن فقط باید کرد و این مرهم در هر عضو که مالند
و ضرب تازیانه و چوب محسوس نشود و اگر قرقاشیع بران مالند کار کند و اگر دل او را بگیرد و در پوست
روی او که سلخ کرده باشند ریخته در میان محکم سازند و از خود دور او بربندند از نظر مردم
غایب گردد چنانکه او همه کس را ببیند و اگر اینصورت را بسوزد و در ما و او را در نگاه دارد و قسیکه
خواهد که باران آید ان رماد را قدری بر مجمره اندازد و بتجبیر کند باران باریدن گیرد فصل دوم
در ترجیحات و اعمال ترغیبی و تعفینهای اثر آنها که از جملها است که چون بران او دفن کنند در سر
کوهها و صحراها که در آنجا بسیار از مردم جن باشد که آتش سرخ بیره باشد و بر آتش گرفته
و در میان هوا آسمان لفحه جولان میکنند و در سر هر آسمانی شخصی گشته و حربه از آتش در دست

بر کیه بر حمله میآورند و هر که این صور را تماشا بر سر بماند و تو آتم کند که عذاب نازل شود و حب تنبیه
او کند و اجزاء این دخن هشت چیز است اول سه ماهی که در آب بصره میباشند و از آن
از جنس سکونیه و در نیل مصر نیز میباشند و لغتین ام سکونیه [illegible] سام ابرص کره و سیم
حب سلامنه را و آن رنجبت از سام ابرص که چون در آتش افکنند فی الحال آتش فرونشیند
چهارم نوره مصری بطور الامر و این چهار چیز برابر باید پنجم احشای البقر و آن نصف جزوی
باید ششم موی حیشانه ذنب هفتم نعیم هشتم حنظل کبوتر و از این سه چیز ربع جزوی باید جمیع را
بکوبند و بیزند و غیر شحوم و مسحوق و منحول را با شحوم در آمیزند و حبوب ساخته در ظل تجفیف نمایند
و تبخیر کند بران در سر کوههای بلند یا در صحرای فضا که در دخان آن صورتها که گفته شد معاینه
دیده شود تا وقت انقطاع بخور دخنه دیگر چون روز بلند تبخیر کنند هر آینه تاریک شود و ستاره ها
دیده شود و خوف و رعب بر قلب غلبه کند و این حال عجیب است فرا گیر دیگر است [illegible]
در اسن بمکه پرنده که در دریای هند میباشد و سر خرگوش اجزا برابر به تحقیق کن و بر بره [illegible]
خمیر ساخته حب سازند و در سایه خشک کنند در وقتیکه هر جا خواهی که دخنه بکر در بر آتش که از چوب
[illegible] افروخته باشند تبخیر کن در نصف النهار بر موضع بلند تا کواکب را در روز مشاهده نمائی
دخنه دیگر چون تبخیر کنی در نصف اللیل و ماه در درجه [illegible] نزدیک باشد فی الحال نور از ماه محو شود
و منخسف نماید و این نیز عجیب است بگیر ورق شجره که سراج القطرب گویند و بکوب [illegible]
[illegible] و در ازده [illegible] و مغز [illegible] ۵۵ بر آمیزد و [illegible] بسازد [illegible] در سایه
خشک کند و در شبی که خواهی در موضعی بر آتش زبل تبخیر کن در غیر ایام خسوف جرم قمر
اول و آخر ماه تا قمر منخسف نماید و در کتاب [illegible] آورده که چون این دخنه تبخیر کنند
بروز آسمان ستارگان ببینند و مرغان بزرگ مختلف الوان با هیئات عجیبه در هوا عجائب [illegible]
دارند و دواب و تماثیل و غیر آن در آب [illegible] و جنس بسیار و غیر آن و این دخنه [illegible]
اجزای آن [illegible] و عود صینی و [illegible] و شیر [illegible]

[illegible] H از هر یک ده درم جمع کرده در دو مثقال [illegible]
حل کنند و مجموع را بیک رطل زیت [illegible] هر شب [illegible]
آتش که [illegible] مثل شده باشد تجربه کرده عجایب [illegible] دخنه [illegible]
دخنه از جمله [illegible] مردان [illegible]
بر انسان [illegible] محرق و بخور [illegible]
الحکما [illegible] خشک شده از هر یک ده جزو [illegible] جزو [illegible] توت [illegible] کنند [illegible]
[illegible] خشک کرده و چون عمل خواهد کرد آتش که [illegible] E [illegible]
در [illegible] کنند در روز [illegible] کثیر النفع [illegible]
[illegible] اعظم ترین [illegible] منفعت [illegible]
آید در [illegible] که کرمهای عظیم [illegible] H [illegible]
آفتاب [illegible] خشک کنند پس [illegible] 8 E [illegible]
[illegible] باشد بهتر باشد [illegible]
که [illegible] ماه [illegible]
[illegible] آب [illegible] از آن [illegible]
پس از آن آب [illegible] چیزی [illegible] تشنه شود و صبح [illegible]
[illegible] بعضی اطعام کنند [illegible] از [illegible]
[illegible] آب بعد [illegible]
[illegible] روز [illegible] صباح روز [illegible]
[illegible] خشک کرده [illegible] گوشت و استخوان [illegible]
[illegible] پاره [illegible] وزن [illegible]
خشک کنند [illegible]

[illegible]

نوشته باشند و در ورق شده آن مجوّل ضمّ زده و دیگر باره بحق نیّته تا اینک پیکر مخطط
و ممزوج گردند و چون خواهند که عمل کنند فرا گیرد مجمره و بخورات و ازین بخور بر زرق قاری
باشند بر وی ریزد و ما به که ازین دو ارخص کنند بقدرت خدای تو را بالا دود آن
روی بر زمین نشینند و تا بخور بسوزد و همین عمل کنند و اگر یکماه تسخیر کنند همین عمل صورت و انفعت
و چون خواهد که منقطع شود آتش را فرو نشانند و تسخیر باقی کند و فصل سیم در ترکیبات و انواع آن
بسیارست و در جمله بتخریج این نشست بیگیرد و چون رسته تعالی از دل و زوف بر خاطر و آن عمل شکم
کامل رسد چون آنست می فرماید که بگیرد [illegible] را رقعی که از خانه خود غوث
بردن آمده باشد و او را در آب پاک اندازد و اگر آب مطر نباشد بهتر بود و اگر بار از
انهار اربعه باشد یعنی سیحون و جیحون و نیل و فرات عمل کامل آید و در هر تقدیری او را غرق کنند
در آب تا بمیرد و باید که چون بمیرد بهیأت او را خشک کنند و قولی است که گوشت او را خشک [illegible]
و بوزن آن لحم گردان و ربع وزن آن قلب [illegible] و مثل طوطی سیخ گاوی
که زنبشه بگیرد و همه را بکوبد و با یکدیگر خلط کنند و نگاه دارد و هر که درهمی ازین باشد [illegible]
کنه بود از لحظه منتظم نشد تحقیقت هر چه بشنود یاد گیرد و فی الحال و مرا که نیکا حرکتی نور [illegible]
نوع دیگر که ما جب ساحل ابر گفته و اگر چه این عمل غرائم است اما چون درین کتاب
که ترجمه کتب می شود آورده می خواستم که اخراج نمایم چه فائده آن نعمات عظیم است که
در ابره انچه در نظر مردم مقید و بر خاطر و در حضور بجای کنند باید که یکهفته روزه دارد و در [illegible]
حیوانی کنه و بزن ایّام سعود الهار بزرگ است و مفاتیح العلم [illegible]
[illegible] خوانند تمام نماید بذع ملهوت لالهوت ویدعوث
هاجنی فتیثا هلیوب هر روز هزار نوبت متلفظ گردد و در آخر اتمام اربعین
هزار و نوبت صلوات فرستد و سه بار بگوید اللهم اکشف علی عن قلبی حجاب
الغفلة و علمنی ما لم اعلم و بین لی من کل ما اسئل عنه یا من لا اله الا هو

ولا

[illegible]

ولا معبود سواه پس [illegible] صورت نوشته چون نقش [illegible]

در روز اعظم [illegible] هر کرده هر که پیش وی آید [illegible] [illegible]

باب از وی [illegible] در دفع [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] در این در کتاب [illegible] منقول [illegible] [illegible] [illegible]

جمله [illegible] + [illegible] و جمله [illegible] و پیش [illegible] [illegible]

و راست [illegible] و جامه سینه و پشت H + [illegible] و جمله [illegible] [illegible]

باشد و آن جمله [illegible] و [illegible] [illegible] که فوق و تحت آن جمله [illegible]

در وقتی که [illegible] مستقیم [illegible] باشد [illegible] [illegible]

آن نقش را در [illegible] باید که [illegible] داشته باشد و طهارت [illegible] که [illegible]

منظور [illegible] از مشایخ معروف در این باب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] و جمله [illegible] که [illegible] [illegible]

بر نقش [illegible] و جمله [illegible] H در فوق و تحت باشد [illegible] در وقتی که [illegible]

[illegible] مستقیم [illegible] پس این اشکال که [illegible] جمله [illegible]

[illegible] در وقتی [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] و اصل آن است که این کلمات [illegible] [illegible]

[illegible] اما اشکال که [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و کلمات که صبح و شام [illegible]

[illegible] یا [illegible] رحیم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اللهم [illegible] لا اله الا هو و لا معبود سواه [illegible]

نوشته و صبه از متن بر پوست خود یا بر سر آن ته نهند و روان کرد و در نیم ثلث مستی رب
از ذکریای رازی و حب مقالات سبز و ولانه که مشهور است و روی داشت حکمای فرنگستان که ا
در عهد این علم باشند باید بگیرد [illegible] برسنه انچه نزدیک شد از اول نبات
رغب و درکوزه ازنک ریخته پاکیزه کرده در تنور از زاغ نهند تا همه بسوزد و خاکستر شود
پس از آن زنگار وزن بگیرند و برابر آن آب نرگس بگیرد و نرم بسنه کند تا تمام درخورد
وخمیر شود از او قلیل ساخته در سایه خشک کند و بعد از آن سحق نماید تا وقت که نامه غباری
شود پس در شیشه پاک نگهند و کلاف روی زرد خیز اکثر بریزد تا در آن آینه بنا رود نم
پس نگاه بدارد که از او در سیمیا اشارات بسیار حکیم رازی فرموده که اگر بدین زنگار نقش
که از نوشت نساج در نقش رو خنده باشد طلسمه بالای طبیعه و تحریر کرده خاک نجد
رسم خلاف است و شکل قمر در برج ال بینش به تثلیث مشتری او ملفطر را نرگس او اسما انیس
معروفست پس آن نقش را در ساعت سعد بدین و کلامی که اسما باشیخ انتها رداد و گرد
و قدم در آب نهد فرو رفته و لکه بر روی آب [illegible] خاکه همه کس می بینند لا المقصر
است [illegible]

و کلام چنان است یا قمر یا سعد یا سکوت یا حیحه یا سکریه یا لحم یا طلسکل اعینوا لی علی
ذالک و یکی از آنها مشهور در مقالات خود بدین وجه آورده که هر که خواهد
که بر آب برود بگیرد پوست و نعلین و جلد تماج و جلد ماهی از دریا و جلد [illegible]
[illegible] و نعلین منطبق از این جلد و باطنه نسازد و جلد تماج تورق تحت باید
در جلد ماهی از این جلد و اربعه حروف مسوده بربیح و غنیم و نار و بطن نویسد پس بر هم
دوزد و قمر متصل باید بر بطار زد از برج ثابت آبی و چون این نعلین بپوشد قدم بر
روی آب نهد و با سماء ازباب فصل دزرم رساعه متقدم شد دیگر از کتاب برود بعدات
الهی عبره کند زیرا بر راهی که فرش تر شو [illegible] حروف الغیم صح حروف ما — صح

ورق

حروف الفرو کهلهعصم لوح رابع ظهر است از طبریه قبل از وعیده که تعین ضبط شده اودر
کرده است که بگیرد از شاخهای سیندره و آن درختیست مشهور از با دیه و آن شاخ را بکن بعد
از آن بشکن بره ای نیا بزند و در روی شانه نیه جود و در مخنت است نفت نقیه نو بپر د
که بیابان تهی باشد بعد ز ششمی و در هم ترکیب کن چنانکه گرسنه زمین سار نه بورین
عظیمه را بخوان ماله ا ا ا ۱۱۱۳ ا ال م را بخت بر او بریت شتر مرغ زنو بنویس و کلام صحبت تمت
بخوان در دکان رم و آن پوستها را در سر انبو نهانه و نقش در آن قضات شهرت و تا در
بیشه بگو یا خدام هذه الاسماء ارعونی من هذا المکان الی المکان که انی علیه القدول
کلام صحبت را تکرار کن تا مرتفع گردی باذن الله تعالی و اسماء عظیمه برصفحه بنویسند این است
ایت سطلبنشهو یهوا هیال العجل کمعاهو هیا الحج هیال العجل ...
الرعال عه لباعه ممااد کم یاا ||سر|| کم لکفا ذالبابل لا کلام صحبت ایت طلسم اسماد رکش
شلهند رکش الا ما رمعتمونی من هذه المکان الی علیه الفلانی و بهمچنین یکی از تلامذه ار بعض
در زمین نوبان کرده بود و بعد از تجربه بر بیوجه نوشته که از خسیکه ثواب در محی شیره در جل
در میان فراکیر قصبه که در اهال سال رسته باشد و در نیح آن قصبه نقیه عقه ثمار و در سیده
عقد تا مرد و بمیرد در روی بکات مراق آورده این عمل کنند و در وقت تقطع قصبه این
کلمات بگوید محت لجه میطرا التنهلند رکش بهره آل شجو نیا و این قصبه کای فرس است
بعد از آن این اسما ورا بنویسد بر پوست غزال که بخون کرکس رعقاب تنجیر کند بعود هندی
او بنج برو بع الطم رمصطلی و فقط رومی و اسماء این است لمثلخ مهضلش معشلع تسحه یشکر
مطاقون ملشح مصطهطلح معلعصلص صنطلش معلصلط

رجول ا ۲ ۶ ۶ نوشته تا تسخیر کردن آن پوست را
در هیچ و در روم سفیه کمر که با نک دلال فرامیخ باشد الفاه بگیرتا حق از درخت بزیر ل
و جیزه در سر آن شاخ کن و این اسماء را که خواهی بر پوست ۲۱ + ۷۱ بنویس تنگ و خوب

و در هم بجیه و در آن حجره نه در آن را بموم محکم سازد و اسماء این است مهمطهطش ملهعص
مشلصع مسلصلیخ هطلش ملیخ بهوه مطه طه مه مه مه
مه و این شاخ گیاهی تازیانه است پس بگیر اعنت رنگ از قرنجیه و بهفت وجه
کرده که الوان آن نیز مختلف باشد تا برسند و از آن طنابها بتابد و در دکان
آن است کنج آنرا کرده یعنی قصبه و برین میز تازیانه لب نزاز جرم کار در اماهیه
مثلث اعنت کرده بروی زده و با هر که است تازیانه مهتا بود پس عصایه از حریر سفید
بستانی و این اسم را بمشک و زعفران برو نویس ششطخ زیدخ مهمفیشیا یا طرش
علمطیطش یا طیطخ هو ششخ هو صعطیورش و چون نوشتن عصابه را نیز
محافظت و چون اراده طیران کنی بهر جهتی که خواهی اول بگیری طمه برای لبراز
ابکه نقف ازرشب که ننه باشد مجمره از آهن با خود و انگشتی سیر اکنه که از میزم
تاک سفیه کرده باشند در آن در آن مجمره بر افروزد تا رتیکه بلیا در زبانه کند پس بگیر عود
هندی و مصطکی و مصطفی و ن رومی و بیخ بی ارج را الفم و بنجز کند پس تقعیه کرده
شود و ابخار بریت این عظیمه بخواند و بعد از آن تازیانه قصبه را فرو کوبد و با بهالم
بر نهد و چشم را با آن عصابه به بندد و رو بجانب سیر کند اسماء این عزیمه ابن
برداشته رکهای سلطوب فرده ارهم دعز لیهت است ادونای ششخ لحج ملحح
بوه یاه یدیج ملوهج یا و مشخینا جلجهینا یا مشطورش یا طنیش بلطیوس مشمشینا
عمطیطیش مشطیطلخ مشطیولخ آهیا شراهیا آدونای اصبأوت
الشدای ومشخینا محففیتا شمو شیتا هو یهوه القوی الحی الدائم
لا یحول ولا یزول العجل العجل بحق هذه الاسماء العظیمه ارفعونی من هذه المکان الذی لم یزل ولا یزال
واحملونی الی البلد الفلانی فی هذه الوقت ولیا عه · و این عمل نیز از جمله
عزایم است و حکما از جمله اسرار شمرده اند موضع کشف اصطرارا و این عمل محقق
و مشهور است

مشهورست نزد برابره که چون H+H ۵ ابیض در اغراق کن در هر آبی تا بمیرد پس حجر
کلس اسود در غایت براده و فرو سه در قنینه دار آن تو کرر اوردی بر تو کرر آنچه
دار نهان آب که آن تو کرر را در روی اغراق که بسیار اورا لحاظ ندارد روز اول
زیاده بسیار کنند برای التفات ملح و در این روز [cipher] در نهایت
سیاهی دار و را تیز اغراق کن تا بمیرد و تکرار بی مرده دو روز تیم از مغرق مقدم مرده در
روز چهارم مغرق ثالث روزی از این در روزی از آن و آب هر روز از آن آب است که مغرق
در آن مرده تا ده روز نگهدارد و در روز یازدهم چشمهای او منقلب شده سپید و در فتح آن
تا در برد این علامت صحت عمل است پس بگیر اوراق شجره جیوه و برش داخل و رخت خود
برگهای ریزه دارد و شبیه است به برگ شراب و بکار دارد چون گل تا قلا و در ولایت
یمن است و در دیار هند به نثار و از آن برگها ته و قه آب بگیر و به آن مخدوس ده
که جانهای تمام بخورد و نوحه بر آورد و فریاد عظیم کند پس بگیر دیگ نفیس بزرگ که سر
داشته باشد و آن مخدوس را درست در آن بسته در آن دیگ زنند و بر آب تا زند و سر دیگ را
بر اینها نهند و آتش بر افروزند تا وقتی که ابخره مهرا الثوا پس با مرکه آتش از بنات تیز باشد
و چون المهرا شد دیگ را فرو کرده نگهدارند تا سرد شود پس از دیگ را نگاه رود بیرون در سر
بگشایند اول استخوان ه بر روی آب آید بگیرد و آنچه به دارد هم متصاعد کرده همه را بگیرد
و مراد از این عمل همین عظمین است و چون این استخوان مدت آن محفوظ باید داشت پس هرگاه
که کسی خواهد که برای بیمار ده این عظم بیرون آرد جایی که آسمان تواند دید تا باران
بارد و چون خواهد باران باز ایستد عظمین را بپوشانند در کیسه کرباس ده باران منقطع گردد
و این عمل معمول به است و در هندوستان به منزله عمل منکند و عامه مردم بر این اتفاق
بهمان دستور برای باران ماذون الیه بنا بر فصل دوم در اعمال ناموس [illegible] در آن نوع
لیبراست دار مجموع آن پنج نوع آنچه مرقوم در پنج فصل اول در تعفینات [illegible]

که بگیری ورق [illegible] و اگر از آن خون ۷۹۶ بالا رود بر روغن او چرب کنی و ...ران
در اثنای رصاص کرده سرش را محکم ساخته در زبل دفن کنی و بتبدیل زبل نمای تعفین
شود چنانکه رسم است تا دابه ازو متولد گشته بر صورت ماری و سر او شبیه به سر شتر
و سر او را چشم سیاه پیش ده بال خرد و باید که مقداری از ۹۷۲ + ۷۰ زیر ۷۹۶ همراه
داشته باشد که هرگاه الضرورت چشم بگشاید از آن بروی ریزد چنانکه در شبانروز مقدار
ربع رطل که پنج سیر باشد تخمیناً بروی ریزد و بدهن وی تا سه روز بعد از سه روز مقدار
دقیه از زیت ۷۹ ملوح دم نزدیک وی آنکه که ازو [illegible] کوزه و چهار روز
هر روز چنین کنند و چون از تولد او هفت روز بگذرد او را در اثنای منفتح شود شکل مار در
برا که لیکن ورمی [illegible] از سه ۷۹ ۱ بروی ریزد که [illegible] تا تمام و حرکت
او ضعیف شود و سر او را ببینه و تا سه ساعت دیگر از آن بگشاید و کارد تیز در دهان
او را ببرد [illegible] او فرو برد و در [illegible] تا خون او کوشته و در اثنا جمع شود در آن
خون خواص بسیار است هرکه تحت قدم خود بمالد خون بیالاید بر آب نزد آنکه رفت
که قدمش تر نشود و اگر بر آتش رود کف پایش نسوزد و آتش [illegible] در [illegible] نشیند و [illegible]
زمان از زیر قدم وی منطوی شود و از زمینهای بسیار ریگ بوی بر سد و اگر از آن خون قدری
بر روی خود مالد از نظر مردم مخفی گردد و اگر در سر ما له و بر خود [illegible] زیر آسمانها برهنه
باران نارد در غیر وقت مترجم کتاب گوید ایراد این تعفین در باب نوعی [illegible]
فاما چون مؤلف در متن این باب آورده لهذا اتباع او لازم نمود تعفین دیگر داین [illegible]
نویس گیرا باید داشت مرد ۷ [illegible] ۵ + و از آن خون ۹۶ + ۲ خمرت کنند
مقدار آنکه تر گردد و در شاش ۹۶ + ۲ دفن کنند [illegible] ۷
هرگز تر میدارند تا سه ماه باران [illegible] بزرگ گردند و گشته از روی تولد کند
ابهار را فراگیرد و در ظرف زجاجی غلیظ جسیم که سر او تنگ باشد و پایان او فراخ

درانکه

ور کنند و کیفیة نحوی ∸ ۹م ┬ H تعظیم کند پس سر او را محکم ببندد و بطن حامت
وریه هفته یکبار و که حیات که بکار برند دیگر نماند چون بانواع الوان که یونانیان ازرا
طلموس خوانند واز او ناجی باشد مثال تاج خروس در نزدیک سینه او دارد و طرف بالای
که در آنها از طرف لطیف تواند برید و درین محل از راحت او ضرر باید کردن و باید که
که از حرکت باز ماند پس سوراخ دماغ خود را بنطفی ۵ بروغن بنفشه دائم الصبر باید
بست و یک دست محکم بدست باید کشید و کاردی در غایت حدت از فولاد در دست راست
باید گرفت و سر او را باید کشید و بدست چپ از زیر گلون باید گرد و در ظرفی ازرقی که
و زرای داشته باشد مثل لقاری و اگر آن ظرف از زجاج سرخ رنگ باشد بهتر و ان نباید کون
شیشه را باید شکست تا آن درآید از شیشه در تعاقب را فتد و فی الحال کارد فولاد در حلق باید نهاد
و درین محل او را اضطرابی عظیم خواهد بود حرکات عنیف خواهد کرد باید که بهیچ انواع نه در
از حلق او بر ندارد تا بمیرد و حرکت او منقطع گردد پس او را گرفته خشک و نمه در شیشه
که در سیمیا بکار برند در علم اکسیر استعمال کند بر اجساد و لا لعبة و زانیه طرح نمایند صبغ ثابت
دهد و درین علم سر او بکار آید و گوشت او هر که سر او را با خود داشته باشد چون در زیر
ابر عظیم که می بارد و ماسته و آن سر را بیرون آورده بجانب ابر حرکت دهد فی الحال ابر از آن
بسته برافتد کتاب و فیه ۵ اکثر اعمال سیمیا درین جانور بازبسته است از خفا و طی الارض
و طیران و مشی در آب و امثال آن لاکیفیت آن بیان کرده بعالم باز که اشنه لایق ذکر از غیر
اعمال سیمیا و صحت چند آورده چنانکه حامل این سر در هر لشکری ۵ باشد آن لشکر بر لشکر خصم
غالب شوند و اگر متوجه فتح قلعه شود و بهر حاجت که توجه نماید بر آورده شود و بهر بیماری
ه بندد و مرض او را زایل شود و اگر زنی باکودکی با خود دارد بهر کار هست دود درین
آورند و متابعت نمایند و اگر گوشت بوزن دانگی نکمی در آنه فی الحال ∸ ۹م
۵ H ⌶ در زمانی ۹م ∸ + و + ۹م ۵ E 8 ∸ گرد و در بخور کنند.

اردن و ضبت سپه آورده‌اند که چون طلسم را بگذرند زاغ را بر روی ذبح کنند بخون آن
ملطخ کرده و چهل روز در زیر الخیاب دفن کنند بازی متولد شود از او چون بر رخ و چشم او
در تاریکی سیه رخشد چون چراغ افروخته و این تمثال را حکمای یونان گوتارس گویند
معتقد آنان این است که او را عمر بسیار باشد و در هفتم روز او را اعمال السیارات از تمثال
هر که او را با خود دارد هر تصرف که خواهد در خیال آن کس اراده کند می‌تواند کرد و هر که
هر صورت که بخاطر آورد در مخیله دیگری می‌تواند که بنماید تعقیب دیگر می‌گردد [symbols] که در وقت
رزیح ذلک الرمل متحول بردی باشد و تشنه و تابان سبز شده شیر و رسیده از زهر بهجا
توت که در ابانی رومی کنند و در زیر انجیلی دفن کنند تا دیسیله متفق گردد و از
صورت متولد شود که روی بر روی لبان ماند و بدن او بیدال مرغ دارد او را بالها چون
مرغان دارد و زیاده از صفت زور زند و شاید که قتل از هفته بمیرد دارد او را تمرنامه و
شراب و مومیا بیاید و دور گرباه که از زمینه بیخ جنبد و با خود دارد و بر خواص
عجایب مشاهده نماید اول بهر زمین و موضعی که زند زمینی در تحت قدم او مطوی شود
و دوام از سبع هر چه پیش او آید از شیر و ببر و پلنگ همه مطیع وی شوند و جمله برای
موار توانی ش دهد و شفا دهد دیگر ده بیم تا چهل روز از خوردن طعام و آشامیدن
آب مستغنی شود و اگر قتل از موت این تمثال را تکلم با کنند و آب که از آن کاملا
آید در ظرف زجاجی نگاه دارد هر که بر چشم از آن آلوده کرده در گوشش اند
کلام عیب بی نشود و اصوات حیوان را فهم کنند و این عمل از جمله اسرار است وصل
دوم در تمجیدات آب دخمه جهة آنکه شجر مدل اولکات عامل کم ر معزماه [symbols]
مال [symbols] و استخوان آن [symbols] دود و استخوان آن [symbols] همه را جمع کنند
و در هم بکوبد و چهل روز در زیر زمین نمناک دفن کند پس بیرون آورد و خشک کند
و جزوی از آن با عراق اعظم [symbols] که کهنه باشد با یاپی تنجه و دخمه تا آن شجر

منتهی شود

منحنی گردد مروحه‌ای که بر زمین رسد و بر همان منوال باشد رقت انقلاع [illegible] درخت دیگر
وصیت بجهه اکفاء تکلّه و تعجب در این عمل از عمل باقی بیشتر است مگر دار عوایف [illegible]
[illegible] که در این کاغذها زر مردم بنی [illegible] اوراق
عظام هلیه و برگ و شجره زین انها رود و فتر زین از طلوع تکل اسم را با تکیه مگر مومی درخت
بازد و در زیر درخت خواب که نبات هلندین بخیر کنه بر آتشی که هم خفیف کند
و خته بین نهد همینکه دخان متصاعد گردد دشکله منحنی شود کانه آن روغن و بکیه
بر درخت بر زمین نزدیک گردد و نبات عجب نماید درخت دیگر این اعظم درخته
است که مولف در مدخنیات نموده اگر ذکر کردی وجوه در این باب اوراق
لو اقتصار را بر آن انشا نمود و حکمای هند و راهب بات زهد عالی سما را
بر این درخته نهاده اند و بر این تصرف توان کرد در رضا لذت مردم و تسلط
بر ارواح و استخدام روحانیان و انقلاب احوال و در مخیله جهان تصرف متصرف
توان شد نیمالش سحاب و مطر و تحریک حماد طمطمه ور عد و برق و صواعق
و تسخیر حیوانات و امثال آن هر چه خواهد و نام درخت تاملیزا است مگر بریج
الظم و برابر آن [illegible] و چون [illegible] نقیه با [illegible] نقض
[illegible] مریضا ودم هه هه ودم امراه مجموع مخفف و از ذهن تشریح النفقه از
که تمام را برین عجائن کنند و اقراص سازند و چون خواسته که از او عجائب سازند
یکی از ورا کوبد دختم موبند وردی بکر دارند پس بر این درخته بر خاکی کند و با سماء
سبعه متکلم گردد و گوید منواله یا ایها الروحانیون حکمای لی غیر وناظر مبنی
و نام ببرد و پس کوبد چشم بکشایدن دیده بکشاید و آنچه مطلوب است معاینه ببیند
و اسماء سبعه این است حنطا منطا منحا علیون ها بردا سمعا و شعشت نام و اسماء الحسنی
والصفات العلیا والضیاء والبهجة والبهاء رب اغنی بنیتک تبیبولی

طایعین ولیفعلون من کره او کرها اجیبوا ایها الارواح العالیه نحن فی ذل
السموات والارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طایعین امین رب العالمین
وصل سیم در نوامیس اطعمه و از جمله نوامیس اطعمه یکی این نوع است که بگیرد [illegible]
[illegible] المقدار که خواهد از زیت صاف کرده و روغن لا و لا که شیرین باشد
بیخ بجوشاند تا بر همان بخور بنفشه برود تا ربع آن بگیرد و آن مقدار را با مخلوط سازد
و نمک در هم مالند و در مکان خشک در سایه نهد و افلاطون گفته که در زمینی فرش و
کن و هر گاه دود [illegible] بنفشه تخته کرده و از برف ازوی چنانکه دیگر
بنفشه بر روی ریزد و هفت نوبت چنین کنند بهفته روز و یک رطل از دو اشیا
که در قصوری طرح کنند پس اخراج دهن از وی کنند و در ظرف زجاجی محفوظ سازند
پس بگیرد از [illegible] ظلی درم [illegible] جبائی برابر و در تخته اندازد ان
بکار چنان [illegible] آورده و بران و این ترتیب [illegible] و بعد از ان بحقیقت و محروق
بود ترتیب است که لغه و ترتیب نماید تا وقتیکه دیگر ترتیب کند الف ه برود رد
و در ظرف زجاجی کرده از غبار محفوظ سازد و هر گاه که خواهد تحقیق استادل
نماید و بعد از ریاضت چند روزه تا دو هفته و سه هفته می‌کشد نعم الوقت نوع دیگر و این
اعمال بزرگ است بگیرد [illegible] و آب شیرین بجوشانند و در جای جنگه
با آتش تحقیق نماید پس از ان بکوبد نرم سازد بوزن او [illegible]
جبه یعنی قرشش او [illegible] ابیض پاک از فضول و هر یک را جداجدا بکوبد
پس بگیرد محفوظ با جسد دیگر بالا سایه تا نیک ممزوج و مخلوط کرده و محروق زود اول
محروق بر آمیزد و دیگر همه را با هم نیک نماید و حب سازد و حبی بوزن دو دانگ
و وقتیکه معده از طعام خالی باشد بخورد تا که از طعام مستغنی باشد در نهار
که بر روی این طعام و غیره نخوری که بیم هلاک باشد در یاد و از دو دهن جنگ است

کان خشک است

قرد بود

فروکرد و عظم را منقبض سازد و مثانه قوی شود گفته‌اند که اول شقه مرمن زرد زند
رو دیگه و شربت اسفید و خطمی باید نوشید پس بعد زرد و سیر آب گرم باید خورد و وجود
نگار باید برداشت بر وجهی که گفته شد اگر کسی خواهد که باید عود نفرزی که مران تشاد
دیگر با اشتقیه باید که لبدر و خطمی و دوا فرفه و باید سبحی نوحه و تواران اندک
اندک غذا باید خورد با بر سر اصلی زرد و دیگر گفته‌اند از محقق اول شغال بر فضل ازین
اسحیه مجرد و عمین عمل کنند یعنی تا گهفته طعام خوردن محتاج شود و تقدیم ریاضت است
بر شاول و او از جمله واجبات است نوع دیگر فرا کرد [symbol] مقشر اقشرین و باید
که صدیث بن وجید و با عیب دفیه و در خانت ملودت و از او در [symbol] ▽
در آغاز دوشبی و با هر اد بیرون آورد و نشر کنند و در رکوی
در اقتاب حزیران تا خاک کند و باز تجربه عمل کنند یعنی در [symbol] ▽ [symbol] ▽ صبره اعشته
سازد شبی در دور تشهیش کنه و بر عمل مراد است تا بازده روز با منقوع مشمس نرم
گردد و چون مرم و دیگر زیب [symbol] ▽ گشته و در اقتاب گردد علکه ملت لطافت
خود باید از آن بگیرد [symbol] جیه صدیث بهمن و مثل وزن او با اد سنجی که مجربه است
تا چون فتح عظیم شود و در طرف زجاجی الکنه و متقرر و دهن ملوز واز شقشه بادام باشد
بهتر بر سر دی ریزد تا از بکرح محفوظ باشد پس بریاضت مشغول شود که گهفته آنکه لبدر
و خطمی شقه کند و اگر قبل از شقه من گفته شد از احد ط متعفنه اوالیه پس
وقت حاجت مثقالی خورد و شاول باید و اگر در عمل تقصیر واقع شده است بگردد
محتاج طعام نیست و اگر قصوری داشته بعد چهارده روز کفایت بعد این عمل لایق
ارباب ریاضت است و جمله داران و مشاقران و گوشه نشینان در زمان قحط و غلا
نیز نافع است نوع دیگر بگیرد [symbol] دو نقش خرد و تنک سازد و در ره
خشک کند و وزن او [symbol] هر دو را با هم کی کند با روغن شقشه بادام باشد

پخته کرده و دیگر قبول دهن نکنند پس خشک که در دارد و برف و حبّ لک ریزه شود تا
سه هفته را کفایت است و شرط آن لزوم ریاضت و تقلیل طعام قبل از تناول و
دیاریک ماحض اصل نوع دیگر آسان تر بگیرد ماه H+٥ سه و خشک که و خود
لیاری دبه پزد چون غبار درز را بال در روغن لوز که بنفشه دکل پرورده باشی
دقرد کوب نرم چون خمیر کرده و لک هزار تا حب لک شده باشند بقوت ساز دو وقت
و حبّ یک کف در دهان افکند که یکدفعه لطعام احتیاج نیفتد نوع دیگر مشهور داروی
دافع ابنه القتول بگیرد ماه H هر جو ارده باشد H سه E ارد و حبه اکنه بزران
یا ورده رطل در صفا آورده و از آن دریا ال در نهد تا تمام ما ورد باز خورد و اکفاه با هم
رطل دیگر ما آورد در شیشه نهد و ده درم زعفران و نیم درم مشک و نیم انگ کافور در آن
شیشه نهد تا خشک شود و بعد از آن سحق کنند و هر گاه که خواهد بوزن دو دانگ بخورد و ما
ده روز بعد ز جمیع لحوم لا بیش از آن چند روز ریاضت باید کشید تا بیرون از زیاده ازماآورده
یک شود نوع دیگر این مهم متناهی است تا دلب H سه H د H د E ٥ دارد
٥ H ادکیترا درها خشک و ماه H+٥ سه و عدد چند انکه بهم آید و معجون خریداری سعید شد
لا لیموت مقشر باید همه اجزا برابر و خبز یابس برابر همه معجون کنند و لگا ریزند آ
از نو ایس اثر به سفوف تبت و منعی بین از شرب آب بگیرد و خشک ا H+ت
خشک کنند و سابید و یا H ۹ سه H پایزد و ادل با در که ۹ سه
را که دم بش رقعت با بس در شراب معمول بوده بس کشتیا زدود برد ل آرد و خوردن کنند
دیگر که دانسته اورانشگ فه ود ل ارد برون آورد و خشک کنند چنانکه گفته شد بار
اول از دری پایزد و فردا ارزان در آب افکنند بجوشد در روغن در دستار و ازیاری
بجوشد که اصلاح ضرر آن فرمود بر تن از شرب آب منع کرده نوع نکوتر کرمانی را
بجوشانند و بکوبند و بعد ٣ سرخ الرخشه پایزد و مقدار چونها لی کنند زرتب
ابرسفوف

آب سعتر نیم نوع دیگر مستانع انعام و شرب دو زبده ره فه چون وزن ۳ . مرچو زیره بیاورد
می‌ارشیده و مثلث مه بهمیشه بسنانه و رطل لب ب ر ر ده د برت روزی یکبار
و در دهن لد و لد طبخ کند تا غلیظ گردد د برگ ... در روی یکبار و بعد از روز دیگر
الرس دفن کند و بیرون آرد و اخراج دهن کند و نگاه دارد ولسان و تکه ...
... طبخ کند و در روغن لد و لد و ورق ... گرفته در روی یکبار و چون
پخته شد صاف کند و به برزد و با دهن ممزوج برشته و وقت نگاه دارد و مثقالی از این
از آب و نمر استعمال می‌سازد و وصل چهارم در بارکس بسهر تا قول الشهر هر که خواهد خواب‌ننشسته
نگیرد ... ذبح کند و بعد از این اشکال را بر کوی ... و نقش
در پای الرس و قلب مرغ نهد و باز او را در پیچه در خرقه و اگر کرکسی نقش
رهام از سال خون نوشته بیش هر ان رگو تا دوام ده آن شخص در گردن او آویخته
خواب نکند و اشکال اینست طادش طارش بها بها بهر بط بهر بط تو کل یا عنقود
بحق هذه الاسمان والعهود و بالاسم العظیم الذی انزع الماء بلکوبی ...
نیت دعه هم ببرکت من الصخرة والحجر د ره ... و س نوع
دیگر فراگیر د ... کلب و بیرون ... ازان یکی ده در کو بود
یا در شیر یا در آب صاف که در آن شب خواب نکند مطلق و اگر مایی مرکوز را با بزرگ ...
و زرنیخ در خرقه ... د در بازوی چپ خود ... زد و تنها در سفر و در شب
اسب او را خواب نگیرد و اگر مایی نر کوز را با بزرگتال و زرنیخ در خرقه نهد و در
بازوی چپ خود ... زد و تنها در سفر و در شب اسب خواب نکند نوع دیگر
جانوری ... که او را ... خواب نگیرد و نکشد و در وقت قتل او در حقه
... یک چشم او بسته بیش دیگر ... ان عین المفتوح را بیرون کند ... را
در رنوی ... بسته از کردن در آویزد و خوابش نیاید تا وقتیکه او را ازو کرد

بازکننده و کفه از جمیع بسته ٥H ▽ ٥ همین عمل کنند زیرا دیگر کمیر اعظم گشتم
دارچینی الیل وزن +V= ٩+٩ در اسن و چند به استرا از هر یک جزوی همه را بکوبد
و بپزد و در انگشت از دهند بتحریکه آن بوشام هر که برسد خواب کنند بقدرت ایتها
وصل پنجم در ناموس الاکیال بهترین کلها است و سبب روییت روح بیان شود از ا
کحل اعظم خوانند و علتش مهم وجه است که بگیرد چشم ٩H٧ و دیده ٥ H٥ H
و عیون ثلاثه H 3 H+ I.8 + 8.٥ 3 و دیده H+ ‏ـ ٥ ـ ٥ و مراره ‎=‎ ٥H
و غزه ٥E 8 اسود ترای و مراره اورا به خشک کند و در موضعی که آواز خروس بوی نرسد
و به از خفاف بکوبد و جمع کند بعده آتش نرم باشد و در زیر طشتی از مس باشد که قنعی نرم
باشد یا ظرف زجاجی بر آتش نهد تا دود آن بر بالا رود و یا در طشت یا ظرف جمع شود بعد
تمام آن نور ذلیس از دوده را بر دارد که کحل اعظم است آن کحل را با هزار طلوع شمس در چشم
کشد یمینی دیده را انگشت بر که روحانیات را بینند و اگر دیده ٩ ـ ٥ ـ و مراره او با هم کحل
ضم کنند جنیان را بینند و قوم ایشان را از جن به ده نامه و اگر مجنون باشد شیطان اورا
معاینه بیند کحل دیگر هم در رویت جن بگیر بیطض +V▽ ٩ V با موزونه ـ ٥H
+ ٥ ـ I ـ ٥ H و سحق تا به وبهران اکتحال نماید جنیان را عیان بیند کحل دیگر
در رویت ایشان بگیرد مراره 8E +III ـ ٥ H و مراره H= V٥ و خوک کند
و سحق کرده با یکدیگر مخلوط ساخته برای اکتحال تا به جن را معاینه بیند و بعضی گفته اند دو کحله
با مراره‌ای مذکورین آلوده کند و در چشم کشد حال صورت روحانیات بر و هیچ حاجتی نباشد
و همچنین کحل دیگر رویت و فاین و کور بگیرد ماه H ـ ٥III٥+٥
که مخلوط بودن دیگر باشد و در خانه ببرد و به حبه دو تا خشک کرده نوبس ده سیر دوغ گاو
طاهر از کمر او با هم تنظیم کنند و ملعقش یا در زنند و ظرف در محل ذات در نهند تا از روغن
از ملعقش فرو چکد در آن ظرف رود پس از ده روز در زیر کاسه رود و کنند و آن دوده را کحل سازند

در چشم کشد

در چشم کشد دفاین را ببیند کحل دیگر جهة همین کار بگیرد ... و ... E و
... و در سایه خشک کند و سحق کند بعد با مرد ... کحال ... که ... بعد
منظوری در آید کحل دیگر جهة مشاهده عجایب بگیرد ... و خون
... خشک کند باید و چون سرمه در چشم کشد همان حال دست دهد و کحل دیگر هرچه
خواهد در خواب ببیند از دفاین و احوال غایب و غیر آن بگیرد خون ... حرف
خشک کرده و سبعه و تخم ... و برابر عجایب کند و شب بر آن کحل بزند و کحل عجیب
دارد که عنقریب گذشت با پوست هلیله اصفر محروق و سحق آمیخته در چشم کشد و بخسبد مطلب را
معاینه ببیند اصل سیم در اعمال خفا قبل از این شده در همین گذشت اما چون این عمل عظیم رتبت
عملیست در سیمیا و اکابر ... قرار کرده‌اند و در این باب سخن بسیار گفته‌اند و برای وقوع
این عملها مختلف کرده‌اند و این اعمال هم کلی هست و هم جزوی و هر یک در فصلی گفته می‌شود
فصل اول در اعمال کلیه خفا صاحب الخروج است و اعمال آن بر انواع کرده‌اند بر غیر
جنه ... هم عمل ذکر کرده‌اند در جزئیات و اعمال جثه خروج بر سه نوعست کبیر و وسط
و صغیر و هر یک در رمل گفته می‌شود فصل اول در عمل کبیر و آن چنانست که شجره ...
المعطرب ... را ببیند که و آن درختیست که شبها چون چراغ میسوزد و ... خشد
پس از آن ... را بگیرد و در پای درخت ذبح کند و خون او را در بیخ درخت
ریزد و پنهان کند دل این ... را در تحت شجره روز دیگر بیرون آرد و ... را
بزند ... روی وحشی ... دسته باشند و ... در ... کنند چون
روز ... روز سیم باز ... دیگر در زیر ... ذبح کرده دم او را در اصل
شجره ریزد و قلب او را در همان موضع مخفی ... روز چهارم بیرون آرد
و پنهان ... دهد و در روز پنجم بار یک از آنچه ... ذبح ... بهمان دستور ... کند
در روز ششم قلب ... و در روز هفتم بیاید ... درخت ... را ...

بیرون آورد و چون گیاه برسد از درخت را نطفه قطعه کرده در دیگ اندازند و آب در آن
کنند و بجوشانند تا وقتی که تمام شود پس فرو گیرد آب صاف را دیگر از زرد تا مرده شود پس
اول را با آن محبوس دهد تا بخورد و بعد از آن او را ببیند که از شنیع [illegible] طاقت ندارد و باشد
که گویا از چشم او آتش می بارد پس از آن آب بوره دهد تا سیراب شود و حال منقطع
گردد و چشم او باز باشد و بهلاکت رسیدن در هوا عزم نکارد [illegible] از فولاد که تیز باشد
او را ذبح کند و باید که ذبح در ساعت مریخ باشد اگر در روز و ساعت او بدین [illegible] پس
پس خاک پاک بگیرد و در ظرف کلان زجاجی یا غضاره [illegible] رنگ ریخته گذارد و سر
بذر را بگیرد و حب [illegible] را در دیده او فرو کند و آن سر را در زیر آن خاک دفن
کند و بقیه جسم و دم او را احشاء و با اجزا در آب افکنده و از آن آب برین خاک
ریزد تا وقتی که دانه سبز شود و بروید و چون از آن برسد و ریشه [illegible]
آمده باشد آنها را بردارد و دیگر بار [illegible] در آب روان [illegible]
در آب افکنده که دانه برزآب [illegible] دیگر بر سر آب آید زرد فرا گیرد و در دهان
نهد و [illegible] از نظر مردم مخفی باشد تا دام که [illegible] باشد و آن حب در زیر زبان وی
بود کسی او را نبیند و او همه را می بیند و چون سخن گوید [illegible] باطل شود فصل [illegible]
در عملی [illegible] و آن چنان است که حب [illegible] را هفت روز در [illegible]
[illegible] پس از آن بیرون آورد و حباب که در جمجمه او [illegible]
برای [illegible] رسد [illegible] جمجمه را پر از [illegible] کنند و تخم [illegible]
و [illegible] تا وقتی که [illegible] رسد [illegible] یک حب را ضایع نکنند [illegible]
که [illegible] بنشیند و آینه در پیش روی خود گیرد و [illegible] را است بگیرد [illegible]
[illegible] نهد و در آینه نگاه کند و هر گاه خود را در آینه نبیند آن حب اصل است
[illegible] تو [illegible] را نوقت حاجت در زیر زبان گیرد [illegible]
نبیند

نبینند و او همه کس را معاینه میبیند و صحت عمل آنست که تخم پروره را در [illegible]
[illegible] فی الحال [illegible] نگار زند [illegible] و اگر [illegible] در عمل قصور [illegible] ترتیب دهد باره
اعاده کنند وصل سیم در عمل صغیر بکرد [illegible] در زنده او را در زمین کشته زار
دفن کنند و در [illegible] دیده او [illegible] تخم نگار [illegible] ترتیب کرده ند و در
کره [illegible] دایره نکشته نگارد [illegible] و در بند دایره [illegible] چنانکه [illegible]
کشنده و هفت دایره باید کشید بر روی یکدیگر و هر روز مقداری از [illegible] ترتیب [illegible]
بر سیخ این شجره باید ریخت چنانچه تخم [illegible] و حبوب برید آید پس اثمان را بر کرد
تا هیئه چنانکه گذشت مترجم گوید که دانه خروج بجز این عمل در اعمال دیگر نگار را چنانچه
در سر الاسرار مذکور است و از [illegible] شیخ [illegible] محقق چنین [illegible] منصور حلاج نقل
کرده کنند و حق آنست که آن مصنف یوسف بن احمد حلاج است و او صاحب شعبده و طلسمات
بهر بر این تقدیر ترجمه کتاب سر الاسرار در فصل چهارم ایراد خواهم کرد وصل ۲
در اعمال جزئیه [illegible] و آن سه نوع است تقلیب و انکشاف و [illegible] و هر نوع در وصلی مرکوز
خواهد شد وصل اول در تقلیب و آن عبارت است از آن چیزی که بر خود [illegible] یا از خود
در گذرند و [illegible] نوع این عمل بنظر رسیده اول بنویس حروف [illegible] که از چوب زیتون
تراشیده باشد و مشک و زعفران قبل از طلوع آفتاب هر روز که [illegible] روز چهارشنبه
بهتر است نوشته در موم بگیرد و از گردن در آویزد هر جا که رود کسی او را نبیند و دست
[illegible] بنویس بر حریر سفید در روز [illegible] و ساعت او در [illegible] دیگری
از [illegible] بجوی [illegible] پا میزد و در [illegible] گره بسته با خود دارد از نظر خلق مخفی گردد
بسم الله الرحمن الرحیم یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible]
یا [illegible] یا وخشا یا [illegible] یا [illegible] و این عمل محتاج تجربه است [illegible] بکرد دیده را
[illegible] و در خرقه [illegible] زند در بازوی چپ ببندد و سخن گوید [illegible] تا [illegible]

کس را ببینی و کس ترا نبیند چهارم بکشد [illegible] را در پوست او را
بکشند و پا را از پوست آن کس جمع کنند و بر رشته‌ای بکار برشته بپیچ بر بازو ببندد و هر جا که رود
و کسی او را نبیند پنجم بار [illegible] سال خورده و ذبح کنند و خون او و مغز او
و هر دو چشمش را بهم بر آمیزد و در سایه خشک کنند و بکوبد پس از آن در صره کتان پاکیزه نهد و به
[illegible] بر بازوی راست خود ببندد و به هر جا که خواهد رود کسی او را نبیند و عمل
در کمال یکبار در وقت [illegible] ماه [illegible] نوزده یک
باید که پا برهنه و به از خلاف دستی اول و این نامها را بر پوست آهو نویسد و از پوست
نوشته بر سر و ران بسازد و چنانکه نوشته بر دو رمضان بر سر و ران باشد هرگاه که خواهی از خلق از
چشم پنهان کنی تا کس ترا نبیند این اسماء است بسم الله و بالله یا رود و مار و ماد یه طمطم
[illegible] شنیعه سهسه نوع دیگر ششم [illegible] را بر سینه
هر جا که رود کس او را نبیند خواه در روز و خواه در شب و عمل بیم در کتب و ان
نوع است اول بنت [illegible] را بگیرد در آخر [illegible] و پوست بکشد و پوستهای او را
نمک کند و دباغت بسوزد و پوست گوسفند را [illegible] بسته و سر روست نوع این نقش را
بنویسد و صورت اشکال در صفحه آینه بکشد [illegible] و به هر نوع که [illegible] به آن طرف ببیند
پس آن پوستها را بر روی طاقچه [illegible] از کالبد جثه [illegible] و دو بار از نظر مردم محو شود [illegible]
نوع دوم جثه از شخصیان [illegible] ورزد و [illegible] از آن ترتیب [illegible] و این بار برگرد
که بال و جوال [illegible] دیگر [illegible] تاج [illegible] یا تحیث [illegible] یا لمفیث
[illegible] یا ملیث [illegible] یا طمیث [illegible] یا رهمیث [illegible]
یا همیث [illegible] یا اغیث [illegible] یا طوبیث [illegible] یا وفیث
[illegible] یا میث [illegible] یا محیث [illegible] و رفت [illegible] جثه را
برشه [illegible] تاج بر سر نهد از نظر مردم غایب گردد نوع سیم چون آفتاب در برج حمل باشد

یا نیزان

سماک سمهک
هیج یحج سه
سمک سمهک
یحج

با زان با جه روز قمر در برج ثور در نحوس بری و سعود متصل بوبه این حروف را بر نویسد
و در روغن یاسمین اندکنه حروف این است ۵ + ۸
مسح ... لا ... قصله زیر فرش
باز دارد از قلع با کرده در روز چهارشنبه ساعت مریخ و این نقش را بر وی کنده
فلوس پس وقت حاجت این قلم را در انگشت کنند
قطره از آن روغن در بیت ... که بهر جا که خواهد رود که در نظر مردم محجوب
و مخفی باشد و آنچه عالم الخفا باید در باب اللطف باصل چهارم در ترجمه کتاب اندر نمودند
بود و فصل قصد اول در ترتیب و ترتیب حب الجوع و این فصل مشتمل بر دو وصلست
وصل اول از فصل اول مکر حب الجوع و در زیر زبان نگاه دارد تا تشنگی و گرسنگی دارد
نبات در وقت ظهر نوز پس مکر ده ... ۵ + ۵ ... ۵ ۵ و در این اوراد قلع کنده و بجای
آن تراب احمر مقوی با حب مذکور در چشم او تراب احمر کنده و دفن کنند پس
آب ممزوج باشد ... ۵ + ... + ۷ + ۹ ... لعقه دهد که این روز شنبه
آفتاب در اول برج حمل متوجه بر جه شرف و اگر در وجه ترقی بنهد
ورقت لقمه که بر اربی هذا البذر فی بلاد المشرق و بمنه ولد از بسر ده روز دیگر
روز سه شنبه در حال لقمه مکرر که بر اربی فی بیاسته المریخ و طلبته و لمدار بسر ده روز
دیگر روز یکشنبه از آن آب مذکور لقمه ... و تنگر در اکمال که بر اربی هذه البذر
مستلفه الشمس و مهور نورها پس نگه دارد تا سیزده روز دیگر و آن روز آدینه
و در لقمه بری کلمات متکلم شود علی السبیل تکرار اربی هذا البذر فی جرب الزهره و تجلیتها
پس چون سیزده روز نگه دارد وقت لقمه روز چهارشنبه ... در اکمال تنگر که بر اربی
هذا البذر فی برکات الطف زد و دهنه پس چون فرو گذارد از او سیزده روز نگه دارد
روز دوشنبه در آبه وقت لقمه مکرر که بر اربی هذا البذر فی سرعة القمر و عجلته پس دیگر

آب بر او خاک گردد و باید که هر عنصری از او در طبیعت مخصوصه تا چیزی از او
بر زبان منفعت و منافع بنود و اگر در وقت لب فی سبعه دعوات هر کوکب که نوشت
ادعیه بعدی خاص که دانسته کاملتر بود و این دعوات در سر الاسرار نیاورده بود
تا این فقیر از حضرت شیخ المشایخ قدوة العرفا شیخ قطب الملة والدین محمد الرضی تبریزی
این نکته استماع نموده و آن دعوات را یاد گرفته بود از روی مهابا و شفقت طالبان این
ترجمه را فاش کرده شد تا نقصان بدین عمل نرسد و هم در دعوات کواکب سبعه
دعوت زحل و تعلق بروز شنبه دارد و نوبت بتعیص لحاج
بجح طماح بیروح شهلوح فقدوح شغعوسین الوشش هیوشش الکیش اجب یا الذی اعطی
اشموحیه دنیا الدائم الذی احتجب بنور ربنا فی السماء الغیوب اجب شفیابیل تحق هرداد
الاسماء و عدد قرائت دعوت کبیر هفتصد و در وسط هشتصد و در صغیر سه هزار و عدد
تکرار دعوت مشتری و تعلق بروز پنجشنبه دارد و نوبت لتعیه ایم اجب بعلفیاش
عدلیش شهونیاش عال متعال اجب یا صدقاییل تحق هرده الاسماء والکلمات المرات
یفجفه الجعو مکش کشت مقطع طمیث پش العجل العمل یا صرفاییل تحق بخدمة الکاحه دردیائیل
دعه یائیل صرخائیل و عدد تلاوت این دعوت در کبیر هفتصد و پنجاه است و در وسط
چهار ده و در صغیر پنج دعوت مریخ و تعلق بروز سه شنبه است در لتعیه سیم اجب بنلهوف
قرهر هزحر لیس اردوش لهوش رب العزت والسلطان طواطو یا عدنیا و شیاه
متملیه عیمیت الوحا العجل اته العمل یا صهبائیل تحق هرده الاسماء اجیب و عدد
خواندن این دعوت در کبیر هشتصد و پنجاه است و در وسط سیزده و در صغیر چهار است
دعوت شمس و تعلق بروز یکشنبه دارد و نوبت لتعیه چهارم است بتبروش همیایش میه دلاش
رامعاش لطفانش صعبوش طلموش طهاش اجب یا روقیل تحق هرده الاسماء یا روثیائیل
یا روقائیل و عدد قرائت این دعوت در کبیر چهار صد است و در وسط سیزده است
و در صغیر

و در صفر چهار دعوت زهره که تعلق بروز جمعه دارد و دلتنه توزنت دهر بتش عیتوش میتوتش
در ماش طیماش شتوس از هوش طهارش اجب یا عنیائیل بحق بوز نسته و عمیت
و لقاب این دعوت در یکبرست دهشت است و در وقیعه نوزده و در صفر مرتبه
دیا لمرتبتین تا دعوت عطارد که تعلق بروز چهارشنبه دارد و دلتنه شرشرت بتوش
علی شتیا امیکش و ارکس عمتش درشتی معه شش ریتم النعل یا میکائیل بحق بره آنه
علیک و لقاب این دعوت در یکبرست و ششار و چهار است در وقت طلبه [illegible] ده در صفر
پنج دعوت قمره که تعلق بروز دوشنبه دارد و دلتنه انم است عهرتش یا دلش ارش
مطش طیماش یاش اهیاوتش دعاوتش اجب دعوت یا جبرئیل بحق بره آنه
دعا و قرائت این دعوت در یکبستد و هفت و در هر یک از ربعه و صفر شصت است
فصل دوم در خواص و منافع قبس از آنکه گذشت که منافقه این نموه را در حرجها باید
کرد تا صحیح ترت شود و چون حاجت حک کعه و جاف کامل باید ازار از جمیع فوز
باید کرد و بمرآت امتحان باید نمود چنانچه پیش ازین دانسته شد تا حب خفاست آخر
چون آن حب حاصل شد بوقتی حبوب را با آب را که افکنند و چون در افکنده بعضی از حباب
در روی آب آید و بعضی در میان آب ساکن شود و بعضی در وسط آب شود و بعضی در ته
آب قرار گرفته و قدری از حاجات بیکدیگر متفق گرد دید و مقداری از کمیت آن تنحش شود
و هر نوعی ازین حبوب برای کاری شایسته است و خواص آنها در اینجا در فصل رقم باید
میاید و فصل اول در حب خفا که آن خاص برای همی کار است و چون این حب را برای امتحان
در آینه هدست آید فرا باید گرفت و نگاه باید داشت و از آن شش نوع دیگر گرفته
از هر یک جمع باید کرد و باید گفت نیکو و سرد آن باید اطراف آن سختیان
پس بوقت حاجت انگاه را باید پوشید و حاجات گرفته تسخیر باید کرد و در زیر جامه
مذکور از آن حب در دهان باید نهاد تا غایب شود از چشم مردم و فصل دوم در منافع

آن حبابت که بر روی آب ایستاده اند هر آنکه خاصیت آن حبوب را جهت قبول
دل سلاطین و عظما و بر آوردن حاجت لیالی روز و فوز و عزت و حرمت و مکنت و حشمت میان
جمیع عالمیان و توانگران و استغنا از خلق و جویای ایشان دولت بر هر آنچه صفت داند
از حبوب فوقانی یعنی از آنهائیکه بر روی آب ایستاده اند مگر دانست دانه شعیر ابیض
و شمار از شعیر ابیض و بهای عدد خردل لفه و مانند آن فلفل ابیض و هفت قطعه ملح
اندرانی هر یک برابری شعیر مجموع را در خرقه پاکیزه بسته بر بازوی راست خود بندد
تا هم و آنچه مذکور شد بهره تمام یابد و بر آن. وصل سیم در منفعت حبابات که در ته آب
مستقره اند آنها برای خانها و شهرها بلا را آید و هرگاه از حبابات مستقره در تحت
بناهای یا در زیر بنیاد نهند آن عمارت سالها باقی ماند و از خرابی ایمن گردد و اگر در تحت
عمارت راسخ گردد و اگر این حبوب را تلخ کنند و با آب مخلوط ساخته در ریشه درخت ریزند بزرگ شود
و میوه بسیار دهد و بمرتبه که تحیر و تعجب افزاید وصل چهارم در حبابات متحرک در وسط آب
خاصیت این حبابات قطع مسافت بعیده است در زمان قریب چون خواهد از بلدی به بلدی
رود خواه بعیده و خواه قریب در موضعی که خالی از مردم دور باشد دایره بکشد
برای که در وی است و نام این بلده در وی نویسد و دایره دیگر بکشد در آنچه مطلوب
بر المطلوب است و نام آن بلده نیز درون دایره بنویسد و گرد این دایره این آیات بنویسد
بر وجهی که تمامی حوالی دایره فرو گیرد و اگر کلمات تمام شود از دایره چیزی باقی ماند
باز بسر نو بگیرد تا حول دایره را تمام کند و آیات اینست لف سطططرون و هو کططاس
کیطعهوس ... ذکر کند و با قطعه از عود قماری بر مجمره نهد در دایره بسم بلده   از متحرکات
خاطرات ایستاده بخور آتش افکند و پای آن دایره بردارد و در دایره بلده مطلوب نهد
و چشم فرو پوشاند همچنین را آنچه بخور کشام و همچنان چشم پوشیده پای دیگر بردارد و در
دایره بلده که مقصود اوست نهد پس چشم بگشاید خود را در بلده مطلوب بیند بقدرت الله تعالی

و من تم

وصل پنجم در نفع حبها که در وسط آب ساکن بود: خاصیت از اهل الخصوص است
و بنهٔ کان گر کچه در آب فرو کند چنین دزدی خواهد از نظر برود و باشد اگر کچه بشه
با چهار پایانی غایب شده یکی از این حبات را که در وسط ماهی بگیرد و معمو زری از پشته روی بر آن
نهد و نام آنکس و یا نام این چهار پا برد آن متبرک بقدرت الهی تا در آن تحرکت آنجا باشد
تا وقتی که کسی برود و او را بگیرد وصل ششم در بیان حبات منشقه خاصیت این نقش است
و ثبوت چنین کسی خواهد که در میان دو کس دشمنی اندازد از حبها یک دانه حبه بگیرد و هر یک سو
بره پاره و ما ر زد در میان نان گندم نهد و از آن نان را نصف سازد چنانکه هر دو لقمه در نصف
از آن حبه افتد و بنام آن دو کس دهد خواهد نصف یکی بدهد و نصف دیگر به آن کس بدهد
متباغض گردند و از یکدیگر جدا و متفرق شوند وصل هفتم در حبات ملتصقه و آن برای
الفت است و محبت چنین که دانه ملتصق بگیرد و سحق کنند و با شکر یا مویز و بنام کس که خواهد
در محل ممزوج آن مسحوق بپزند و او را در طعام یا شراب بدهد دوستی عظیم در میان ایشان
پیدا شود و اگر در طعام ایشان یا در باشد از ممزوج مسحوق را در جای حوض یا چشمه یا کوزه
که هر دو از آن آب خورند بیفکنند آن دو با یکدیگر مؤتلف و مستانس گردد چنانکه یکدم از هم
نشکیبند والله اعلم تمام شد ترجمه کتاب سر الاسرار و در غیر این کتاب هم از مصنفات این بزرگوار
نوع دیگر از اعمال اخفاء نقل کرده اند و یک در عمل تدبیر حرج و ما آنها را در ذیل این
کتاب ایراد کردیم لا از اعمال اخفاء نوع اول حب الخروع کا دانه و از خون لنجی بزن آن
سحق کنند تا وقتیکه مانند غبار گردد پس بگیرد ــ۱۱۱ ▽ ــ۱۱ ۱۱۱۱ ○ + ۵ و اطعام کنند از زر
آن میده و با مویز دانه بیرون کرده مخلوط سازد حشو به ... سه روز و گفته اند در سه روز
یک بار این طعام خورانیده و در صباح روز چهارم ذبح کنند در دیگ مسی که خود باید
که قطره خون در خارج نیفتد و اگر آن خون گذرانند بر زمین بریزد عمل باطل شود و بعد باید
که تمام خون او را کشیده بیرون آید آن غبار را [illegible] بر آن خون [illegible] کنند و

بیرون آورده لیکن ده هفت حبه از شجره هر کوره و در آن نهاده و شکاف را بحبس محکم کرده و
و در دیگ افکنند میان آن انداخته دیگ را در زیر آن آتش قوی برافروزند تا آنچه در قدرت باشد
بسوزد و چون روز شود سر دیگ بگشاید و دران حالت نگاه کنند هر چه سوخته است باز دیگر
افکنند و آنچه سالم است نگاه دارد و در مادر در دیگ است محفوظ سازد و در گاه عمل و حال
خواهد از نظر مردم غایب گردد یکی از چوب سالمه در زیر پای بگیرد و اسما مختصه عزت
رحمن بخواند و از آن محفوظ چیزی در کف پای و چیزی در آستین خود ریزد که در وقت رجعت
مخفی گردد و قبل ازین در فصل ریاضات یا بنه این عمل مذکور شد چنین در نسخه با آن نقادی بود
و بنامخت کرده نوع دوم بگرد اسبی ٥ ٥ +٥ سهمی یعنی ٨٤ که هر یک ـــ
+ ٥ او ٥ ٥ ٥ بود در خانه سوره فاتحه دست و دو تا را در دل نود ٧ ٥ ٥ نهد
و بنج تا در ٩٧ و نیز وقت که زحل در شرف بود و اگر در اقلیم ازان کم باشد از بلدان
منتعلق بر باشد این عمل که زحل باشد و اگر زهره در شرف باشد در یکی از وهانه حوت باید
یا در یکی از خانه مشتری بیند و اگر مشتری نظر مشتری باید با به تثلیث و تسدیس او و نظر عطارد
بوی از تسدیس و تثلیث بود در وقت کانتی چوب در صعین آن بر کوره باید
که دعوت مخترعه برخی بخواند و ارز زد ها نه بوکله برداشتنی نه طلبه و در عمل حرفی اس
بر کوره را ببرد و در موضعی که گشته کاشته باشد در آن زمین بقدر زراع حفره بکند و از زاد ختم
نجه و کاف بکشند و تعبیه به ٥ ٩٧ ٨ + ٩٧ ٨ و ماه آب بیع و از را اعمای حیل روز
تربیت کند و در مجمع ه آب باید داد بهمان طریق به ٩٧ ٨ بر گرد لت فی ماه تا ار سحره
بروید و میوه فرو سه و بر سر الله و روز شنبه قبل از طلوع شمس بچیند و اعمال کند چنانکه بکوزه
و چنین که خلق حاضر شد دعوت زحل بخوانند و بگوید اشتغلونی بحق ابرة الله اسماء
که فی الحال مخفی گردد نوع سیم بگرد ٥ ٨ ٥ ٨ ٥ و ٣ + ٨ ٥ اللیل ابره را بگیرند جهت
مصروعی که نوبت صرع او روز چهارشنبه بود پس آن خون را فرا گیرد و برشته از ریشه

٥H٥ [illegible] این آب را بر او بریزند [illegible] پس [illegible]
در عرصه این بند در [illegible] که [illegible] تا [illegible] شیخ [illegible]
نوع چهارم و این از [illegible] و حسن آن در باب [illegible]
تا است [illegible] کف خود [illegible] در آن آب [illegible]
[illegible] در [illegible] دیگر [illegible]
که [illegible] آید که [illegible] بس [illegible]
وقتی [illegible] آرد که [illegible] و [illegible] طاقیه [illegible] که [illegible] برگ [illegible]
پنج قطعه که [illegible] برگ طاقیه و بر هر قطعه [illegible] این [illegible]
معهمه مه معه محمه [illegible]
[illegible] این قطعها را [illegible]
[illegible] درق [illegible] از برج ثابت [illegible]
طاقیه [illegible] این آیه و جعلنا من بین ایدیهم تا لا یبصرون پس [illegible] که [illegible]
طاقیه را بر سر نهاده که [illegible] دوره والعادیات [illegible]
[illegible] ضرورت خاست اما [illegible] این عمل [illegible]
[illegible] بت در انواع مختلف معمول شده [illegible] اول بهار [illegible]
در آخر فصل بهار چوب از [illegible] در صحرا [illegible] آب [illegible]
[illegible] تا [illegible] نوع شده
آهسته این [illegible] را در [illegible] بنهد [illegible] شیخ [illegible]
بر [illegible] هر [illegible] در می نهد [illegible] ابریشم [illegible] شیخ [illegible]
در کوزه نو که در سر [illegible] آب روان [illegible] کوزه را در [illegible]
در حفره [illegible] از [illegible] روز [illegible] روز [illegible]

[illegible]

و شبهای دیگر ان بصورت مختلف پیدا شده و از الکوکب ثابته باید و مطلق نزن و هر جو بت علاو رد
و ابماه رو ح ثابته از مستقیم باشد لو ار رخ شبانی روز گرد ها را بیرون کنند چینه بر جرم در ابکاحه
آمره و قیمتی از آن باید هر یک را بعلامتی خاص معلوم ساخته پس تا معلوم گشته مستقر گردد
پس مستقر را الف حروف و متحرک را اخراج کنند هر گاه که رود هر چند که خرج کنند باز نزد یک مستقر آید
منزجم کرد که عجب واقع آن متحرک در نزد صاحب طالع بماند و مثل آن باز آید تا ان سلامت را
زیاده نرسد و این ثلث در غایت خوب است نه معیشت در این عمل در غایت سهولت
کردند تا از عزیزی که این عمل کرده بود استماع افتاد که این متحرک نزد خداوند کالائی ماند و در نزد
مستقر می آید بدین تقدیر خرج آن بشکل مثبت ... دیگر بکر و در حسب ... ماه احمر با ابیض بر یک صفحه
ز آن ... حرف سوره اخلاص می نویسد بنصف سوره و این سوره بسم الله و ... حرف است که از اسم
ذات اول او ... حرف بدین ... بس اللہ ه ال رح م ان الہ ح ق م ق ل ه د
اللہ ه اح نه اله ه چون بر یک صفحه از ... ماه ... این حروف مفرده نوشته باشد
هر یک بر یک صفحه دیگر این طلسم را کتابت کنند و هر الف چهار ده ...
... پس ... ماه ... دیگر چهار دو در صفحه آن همه حروف آن سوره را بطریق
افراد و ترتیب بر من غلط ... ه ال حیم ... و ... م ... و ... د ... ی ... ن
... و در صفحه دیگرش این طلسم رقم زند ... این
نیز چهار صحائف تا پس بگردد ... و نقوش اول را در ...
... نهند در رشته سبز و در زرد و در قوم ... در ...
نهند در رشته سرخ و حصه کرده اند در زمین بکر زنخ حفره کنند و هر چه را باهم در خاک بیرون سازند تا
هفت روز بعد از آن بیرون آرد و بعلامت ه قید از این گرده و از ... معلوم کدام است و کدام
چه هر یکی مجتمع شده ... پس مقیم را در عبادت فرماید و مسافر را بهر طرف فرستد زود نزد
مقیم باز آید بسرعت تمام و این طلسم خاتمه ... در شبهای مسقره مشتمل بر این نفس ... اول بصورت
... چهار

چند غریب و عجیب که محتاج الیه است منظوی پنج وصل اصل دل در علم بر خبر و کسی هر چه که
از احوال و افعال کسی خبر داری کرده و به ازاین رو معلوم توانند کرد و درین عمل که ... و کس از روی
پنجم ... از مجربات احوال خود ... است [illegible] مکرر و ... هم
و بخش ... اگر نام ... کنند ... در دل ... کرده نوع دیگر [illegible]
بر کف دست گیرد یا در کف ... نام ... کرده به ... دست کند و خبر ... شد
[illegible] ... که خبر بشنوند ... هر چه که باشد گوید و خبر ... محقق
وصل [illegible] در دیدن ... آنچه ... حضرت ... که ... شد و این تیپ
... از علم ... در حسب ... رساله ... حروف که ... صحیفه ...
بر کردن ... ورق ... که ... که ... بر جای ... که ... نوشته است ... از شرح
... در حاشیه ... است ۷ ... کتاب ... گفته و ... و ... بر ... حول
... بر ... [illegible] در کردن ... [illegible] ... از روز
و خبرش ... که ... است ... وصل ... در وصل ... باب ... علم ...
... از علم ... گفته ... لام ... که ... بر ... ار
... حرف ... طلا ... که ... [illegible]
تا تمام شود ... آن ... را ... قمر در سرطان ... بنشیند ... را بگذارد
پس اگر کسی ... گفته ... از ... شد و اگر ... [illegible]
... انسان ... اشخاص ... در ... نظر ... در آینه ... در کتاب
خواص حروف ... که ... مستطیل ... در ... الف ... در سطری ... در تحت ... ذزد

ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
و	و	و	و	و	و	و	و
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
		د	د	د	د		

و در زیر ... جیم ... در تحت ... الف ... در زیر
آن چهار دال ... صورت ... [illegible]
[illegible] ... بر خرقه ... که ... آتش ... بگذارد ... دیس که ... نهانه شود

که لعقدت سحق کرده بشبه بزهب محلول پس احمر با ... از جانب کمی بازد و هر که این گل بار
اشوش زرد نیز را می بینند و دیگر اگر کسی خواهد پریان را در خواب ببیند و با او سخن گوید باید
که بگیرد آیینه ای از ... بگیرد بیضه و این حروف را بر پشت آیینه بنویسد [illegible]
[illegible] و در زیر سر خود نهد در وقت خفتن تا در تکیه کند و با کسی سخن نگوید و بعد از روزه
و صلوات بگذارد و بخور بسوزد بر هم عام و بمیعه رنجم ذیب می بینه جن را در خواب ببیند و هر چه پرسید
از غیب و دفینه و سحر و امثال آن ازیشان جواب گوید و دیگر بر کف دست خود نویسد و تنها
بخوابد یکی از پریان بیاید و از هر چه خواهد در خواب او را خبر دهد این است بسم الله شبهت
شبهت بهت بهت و دیگر بر ابهام چپ بنویسد و بخسبد و با کسی سخن نگوید یکی از جنیان بیاید
و ترا از آنچه خواهی خبر دهد الا باید ترسی در دل نداری این است سمعون یهوه شروه فصل چهارم
تسخیر سباع ۷+ ▽ که ꟸ + که ꟸ در زیر کف با روزه خود نهد بشرط آنکه نه در زمین منش و کف
پای او را مس کند تا که در درون حرم پنهان کند و جمله ددان صحرا مسخر وی شوند و اگر مثلا بر شیر
وارد شود او را آفت نرساند و فرمان بردار شود و اگر نان ماه ... بهتر و کفش در کفش نهد
بالای حرم پنهان کند هیچ سگ با او بانگ نزند و نزدیک آید و مطیع و فرمانبردار گردد و بعید گوید سباع
جمله بقیه التسخیر آیینه فصل پنجم در زرع است و آن چنانست که تخم لکا زدن ... برآید دیگر
خود نباید و این از صنایع عجیبه است میرد ... ⊃ ○H ▽ ○H ○ بکم ... E ... و دیگر زرد
... ۷ ۹۴ + ... هفت روز در آب پس از آن بیرون آرد بر روی کاغذی در آفتاب
بنهد که هفت روز دیگر پس در رکو باهچه از کر باس لفاف بپیچد و چون خواهد که این عمل بکار آورد
باید که از 8 ○ ▽ محراث که در وقت حرث بر دچسپید و بمن گرد چاک کند در صره با خود دارد و چون
وقت کار رسد فرش کند در روی زمین یا در ظرف بزرگی و حب ها گذر را در روی محبوس سازد
و آب گرم بر وی پاشد چنانکه تم بر تخم رسی و ملبه ای آن بپوشاند و در جوف مردم را از آن مشغول
دارد تا غرضی آن زرع بردید و برگهای بزرگ کند و ثمره بر به آید پس هر کرا خواهد از آن ثمر بدهد

دخود گذارد

و خود خوردن وصل آن معلوم است و در کتاب [illegible]

تربیت باید کرد بعد از آن [illegible] تعفنت به تجربه رسیده است [illegible]

که تخم منقوع را هفت روز در آفتاب گرم بنهند و [illegible]

در سایه ایش باید کرد تا خشک گردد [illegible]

[illegible] بکرد و بر بالای او افکنده پس [illegible] لطیف رقیق [illegible]

کنند و تخم پرورده را در میان اینها سازند و آب [illegible]

و [illegible] فصل دوم در ارباب فصول و ایام و لیالی و ساعات محتوی بر دو وصل وصل اول در ارباب

فصل بهار در اول فصل مریخ است و در وسط زهره و در آخر عطارد و اول خریف تعلق به

دارد و اوسط بمریخ و آخر بمشتری و همه از فصل شتا و وسط تعلق بزحل است و آخر بمشتری [illegible]

ایام و لیالی و روز شنبه و چهارشنبه از زحل است و روز یکشنبه و شب پنجشنبه از شمس و روز دوشنبه

و شب آدینه از قمر و روز سه شنبه و شب شنبه از مریخ و روز چهارشنبه و شب یکشنبه از عطارد و روز

پنجشنبه و شب دوشنبه از مشتری و روز آدینه و شب سه شنبه از زهره چنانکه مذکور گشت وصل

دوم در ارباب ساعات هر کوکبی روزی یا شبی دارد و ساعت اول و هشتم از آن رب

و [illegible] از آن کوکبی که ماتحت اوست در فلک همچنین می گردد تا آخر و این صورت

بتفصیل در این جدول [illegible] و بعد از تحقیق این مقدمات باید چنانکه مذکور شد در اعمال سحر

و در هر فصلی و هر روزی و شبی و در هر ساعتی از ارباب آنها غافل نشود و اسماء ایشان بر زبان

رانند و بدعوت اشتغال نمایند و هر کوکبی چنانچه بتفصیل در ترجمه کتاب سر الاسرار گذشت

و وصیت اکابر آنست که عامل باید که داند که حق تعالی فاعل مختار است و هر چه خواهد کند

و او را سبب باید دانست و اسباب ازل و وسایط ظهور آثار قدرت او باید شناخت

و در هر عملی که نظر بر عجایب صنع الهی باید داشت تا آن نظر نظر عبرت بین باشد [illegible]

الاعتبار و باید که طریق زهد و ورع و حلال خوردن و دیانت را فرو نگذارد و دانش [illegible]

مال و ما و نا زر و مال عزیمت فانه در علم جوامیست بانه سخن حضرت امیرالمؤمنین است
فان المال یعنی عقوبت وان المال بانه لدر آلی ذبیح دیه این اسرار را در کتاب
آمده باید محرم نباید گفت وز اهل و مستحق دریغ نباید داشت و هر که سر مکتوم را از بیگانه
مستور ندارد او را ایشان با خالق اشیا همیشه گردد و انه یهدیه الله نوره و هو علیم بذات
الصدور تم المقصد الاول بتوفیق الله عز و جل مقصد ثانی در علم زیمیا و آن شعبات باشد و از انواع
آن چهل و دو کار و امثال آن و کیفیتش در دو اصل و خاتمه مرقوم رقم چنین میگردد اصل اول
در شعبده و انواع الشعبذات از جمله چهارده نوع در چهارده فصل مذکور میشود فصل اول در عجایب
بیوست و آن پنج فصل است فصل اول بیت الذهب و آن خانه ایست که در وی این تمام
زر خالص مینماید و سلاطین چنین میکنند و هر که در خانه در آید چشمش از براق آن خیره گردد
دکوا هزه تیز تیز و در آن نظر که فراگیرد بوره ارمنی و در آب کن بگیر V+ DH E
ب ۵ ... در صلابه انگن سه شبانه روز هر چند در سحق خشک شود آب بوره بر وی ریزد
و بعد سحق دشتنه لقاه براید باحتیاط تمام پس از انستان EH ... DH ...
که در غایت صفره بین و بگوید کوفتن درست و در اثنای زجاجی کلند و قفل عادق با حماحی
از تو مصعد بر وی ریزد چنانکه بر انگشت بر زیر وی در آید و هر سه روز باز حرکت ده و هر چند
بیاب شود و بر روغن آن سرکه اضافه بریزد تا وقتیکه دیگر قفل متغیر نشود چون بدین مرتبه رسید
از و خشک کن و باز سحق مکرر کن و سه شبانه روز سحق کن و خشک کن و تشویه و در کوزه ظرف
وطین و با آتش معتدل بگذار و بعضی گفته اند در کوزه زجاج بالنشویه دهند و با ملاویه ازو سرد
شد اخراج کن و در دار و از غبار و نم محفوظ دار پس بگیر ازین دوا دو جزو و پنج جزو علم صمغ
صفائی و بادام سحق کرده باشد و مجموع را به بیاض البیض ملون زعفران سحق کن و در ظرفی ...
... و زعفران محلول کن بر آتش و خانه پاک بشر و مجصص طلا کن و چون خشک
گردد بدان حسنی مر او ساز نه بلون ذهب بشر بلکه رخشنده تر تا ناظران را مجال نظر نباشد

ادهی

وصل دوم بیت النیران و آن خانه ایست که هر که در آن رود [illegible] دور او آتش [illegible]
و چون آفتاب در خانه افتد آتش عظیم مرئی گردد و این نوبت عجیب است [illegible]
و سحر که او را در بیت [illegible] [illegible]
[illegible] به هم بر آمیزد و [illegible] با کمی [illegible]
تمام کامل و استراحی باید پس این مخلوط را الف بر [illegible]
سازد و دیوار سقف خانه طلا کند و بگذارد تا خشک شود پس [illegible]
[illegible] که از آن در روی [illegible] استعمال که [illegible] مشتعل گردد چنین آفتاب [illegible]
آتش [illegible] بر آید [illegible] ناظران متحیر گردند وصل سیم بیت الشمس و آن خانه ایست [illegible]
در آید آفتاب را [illegible] و طرقش الف [illegible]
و برابر او [illegible] [illegible]
و در آفتاب [illegible] پس موضع [illegible] و آنچه در اول [illegible]
دیگر [illegible] بزرگ [illegible] پس [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] خانه [illegible]
گردد و آن [illegible] آفتاب [illegible] در نظر آید و [illegible] برابر [illegible]
[illegible] برابر او [illegible] سراج القطرب و برابر او [illegible] تمام [illegible]
عجیبی سازد و تحقیق [illegible] در ظل [illegible] پس [illegible]
آفتاب را [illegible] [illegible] روشنی آفتاب در آن منزل
پدید آید وصل چهارم بیت المدهش و الموت و آن خانه ایست که هر که در آن
[illegible] مدهوش گردد و اگر یک لحظه در آنجا توقف نماید [illegible]
سازند برای سلطنت ملک [illegible] [illegible]

ازاو داخ السرا او ازدم ماهی برابر او دازجوانه ملائ ⊙ ✝ مادر بزرگ
مجموع درانای زجاجی کرده بجوبه متحرک سازد تا وقتیکه اختلاط تام یابد پس بیرنش
ربع مجموع از شیر زرق و نصف سنزرق شیرم و بره و ابکوب وورم و تا دیرود و برازان
همه را باهم ومخلوط کنی در دیوار سقف خانه آوازی و باید که در وقت طلیه منقعه و باغ رالعطی
الوده بروغن نفشه بادام بن شد و کلبه باشد و بعد از طلیه زود از خانه بیرون باید آمد وچنین از آن
عمل فارغ شد چنین کنند خانه را بکار چیز HH + H ⊙ ⁒ و E ٩/ ✝ᚗ ⊙H و ⊸ ⊙
علاء وبه الجرسته ⁒ ⊙ H H افزا برای دهن از ترخین بازیر درازی خانه در سینه و دهنا قرار
محکم که بروجهی که کار بیرون نرود و آهار در نیاید برد بعد از سه روز هر که بوی آن خانه شنود
بیهوش کردد و هر که بیرون نیک عنه قرار کیرد و بمیرد و دانکه بیهوش شده بیش از خواهند که بهوش
آید او را از جوار خانه دور بباید برد و بر او بن نفشه خالص مسعود باید کرد تا بهوش باز آید
وصل پنجم مبت الجنون این خانه بین هر که در درون او در آید متحیر و مجنون کردد و آثار
صرع بر وظاهر شود و بعد از ساعتی باخود آید مجرب H ⊙H ⁒V ✝ ⊙H ✝ H دستحی بن بابل
ربع وزن او مرغشیشا زرد ماهی دارای مسحوق را در آب حل کنند صورت عظیم هایل بر دیوار خانه
کند چنانکه ابر دیوار ارد یرکرد پس تصویر باید کرد بر سرایض صورت تاجی از زنجیره آن
ماهی و او در بطرکو بنه بر یمین الصورت مردی ماهی در دست او باشد و بر یسار او
صورت زنی که ملخی در دست دارد و پس بسنانی حجر مقناطیس درزم لباهای مانند کمر دقف هزار
وچنین خواهد کسی را معهود کرداند کمحل متکور ملحق کرداند و بیرون خانه در آورد ......
مرهوش کردد و عقل از وی مسلوب شود و بعد از زمانی منک باخود آید فصل دوم در عجایب
کران و فقال ایل وآن مجیره دلیلت و صل اول کره مشتعله وآن کره آتشی چون
بر فروزند دار کرآب یا سرکه بر وی ریزند قوت اشتعال او زیاده کردد مجرب ⊽ ✝ ...
✝ ... ٩/ ... طیقول درزکره سازند پس ساتیه از زبن ⁒ ⊙ غیر منفعی خود را

دراز فن

دار قند نصف جزو با یکدیگر عجین کنند و بوزن قند مرارهٔ سلحفات بری و شحم روده [illegible]
بچه ای دبران در او ریزد و لقا هر دو را پس بگیرد از [illegible] ، به سبب انعقاد چون
ورد پس داوجه درازنا بشوی را جوهر کنند و سحق کنند با مثل آن زیبق خالص و دفن کند
او را در زبل رطب مدت چهل روز و شب و در هر سه روز یکبار زبل کهنه را همیشه از او
به آب گرم ترتیب نماید و بعد از چهل روز داهی شده بین آن گرده ما یعقون را بدین
دهن پالاید و اجزاء مذکور را محفوظ بدارد و ابدا تحفظ کنند تا وقتیکه حکم شود دیگر با
بران دهان ملطخ سازد و آتش در روز نیز مشتعل گردد و هر چه کسی در اطفاء آن کوشد
میسر نشود مگر آنکه قطعه نمد سه شبانه روز در سرکه انداخته و بعد از آن گرده را بدان
غمز کند و سه روز همچنان مغمور بگذارد تا شعله او فرو نشیند و گرده در شعله بماید نهاد و برآورد خفت
داشت این بلدهای را لعاب آب تا وقتیکه است [illegible] نشود و بار از که بدید آید و بارهای نوری ارزد
نوع دیگر عجیب کرد چراغ دان جنسی از ذرایح است [illegible] مثل طیران که ارزشی اد
چون چراغ نماید و او را خشک کند با زیبق خالص سحق نماید و در شیشه کند سرش به صهروج
و بلح محرق محکم به بندد و در زبل نهاده هر هفت روز تبدیل زبل کنند تا وقتی چراغ در آن
حاضر گردد پس بگیرد [illegible] از [illegible] در موضع ترکیب کند و مجمول بر کور
پالاید در شیشه از جاج های طاهر و آتش در او افروزد و فتیله مشتعل گردد و هر چند
باران بر آن ببارد یا برف بر او ریزد یا خاک بر او پاشند منطفی نشود و چه آنکه آب برد
ریزند اشتعال او زیادتر گردد و اطفای او میسر نیست مگر به مسلول چنانکه در عمل باقی گذشت
و بس [illegible] در نسبه تصور و آن فتیله ایست که چون افروخته شود مردم یکدیگر را بصورت ملائکه بینند
و از آتش افروخته شده و این عمل بر آن قصه است که بکری عمل سوی و آن مرغیست [illegible] گونه
و در ولایت یمن بسیار است و ذکر او در قرآن است که حق سبحانه و تعالی بر قوم حضرت موسی علیه السلام
نازل گردانیده بود و بار نخستین حیث قال جل ذکره و انزل علیکم المن و السلوی اد چون دم ه.

ادویت آب ازا ور لیکری بید مالید و در اثر زنج هفت روز تشویه باید داد و ار
آتش ارو ولی حرفی ال الکلیس المقدار زیبق ها خ باد آنچه در چراغدان سبز باید کرد
و فتیله از قطن لوی ملطخ ساخته در میان مجلس بر باید افروخت تا هر که در آن مجلس باشد دیگران را
بصورت زشتگان بیند از آتش وا و را نیز دیگران بصورت بینند و این نوعیست عجیب وصل
سیم فتیله ازنج و این فتیله ایست که چون در سر چه بر فروزند مردمان یکدیگر را بصورت زنگیان
بینند بار دیگر سیاه و مویهای جعد و لبهای ستبر و عملش چنان است که فتیله از خرقه ناکس کند
یار کهی سیاه بروغن زیبق مخلوط بر [illegible] بس ملطخ ساخته در سر چه سیاه و تعبیه کنند و دهن
زیبق در پای آن ریزند و بر فروزند و در وسط مجلس [illegible] هر کو در روی نماید نوع دیگر بگیرد دم
[illegible] فتیله ازوی مرتب سازند و در چراغدان چینی بروغن [illegible] برافروزند
تا باید که در آن خانه چراغی نبود غیر از این و در وقت سکو عظیم ترکیبد نوع دیگر در [illegible]
[illegible] مرزوری [illegible] قصار غی در انگنه و بدین روغن چراغ برافروزند
فتیله کتانی [illegible] باید خاصیت همان است نوع دیگر بگیرد براق و [illegible] مرقوق
و با یکدیگر برآمیزد و فتیله ازو [illegible] سطر و ح در [illegible] ملطخ سازند و در روغن زیت
برافروزند و در کتاب دیگر است که [illegible] چون
بهم آمیزد و فتیله بدان آلوده و در سرچه کنند و بدهن [illegible] برافروزند همان خاصیت دهد
وصل چهارم فتیله المشوخ و آن فتیله ایست که چون برافروزند وجوه حضار مجلس
بی [illegible] شود نماید و چنین صورت [illegible] هشته [illegible] در [illegible]
[illegible] مضروب برنگ دیگر باشند و مقداری
از شحم [illegible] راستی کنند و [illegible] ذوب کنند [illegible] را با هم ممزوج کرده
و از خرقه ناکس فتیله [illegible] ملطخ گردانند و در چراغدان برافروزند باید
که آن چراغدان اخضر باشد و بدهن زیت [illegible] مخلوط تا آنچه مذکور شد روی نماید و هم درین

کتاب

کتاب آورده از کتب [illegible] بر حیوان و مرد [illegible] اما آنچه در خود [illegible]
فتیله که دنبال که گفته از مطبخ نامرد [illegible] بر روی تنور که و بر دهن نموده برازند
درد های مبتلیان بصورت اهل حیوان نامرد و شرح که در عجب جمیع قبائل بر [illegible]
و اعلاق ارباب فاهم و در صفحه [illegible] زیر بر [illegible] آورده [illegible]
و آن فتیله ایست که چون بسوزد تا مثل حالت عظام بنظر آید و عمل او بدین [illegible] میرد
[illegible] و فتیله از خرقه [illegible] آل بیالد [illegible]
[illegible] را در جوف آن نهد و بدهن زیق در سراج اخضر را افروزد [illegible]
رسایل آورده از کفتیله [illegible] که [illegible] بر افروزد و هم [illegible]
[illegible] را [illegible] دارد

صفت زعفران الجبه

درخت بالول اصفر

شنیدم بریک علم و اهل دانی رخنه حایط که جنس از آن در زیر به درخت علیه نام نقاش
از دیار یتیم بحیل دارم در نظر بردم عجب ... بهر مغز بر تر کی و بیخوای آدم برابر
جمع کنم ... گویم و حکم بود در زیر زمین نهال که موضع نماک ش مردی ارزد
درخت باز دو جوی از آن ترکیب انگور نامه که لیات حاک شده بیش کنند بی مو
دبال تر جنبی کند در زیر هر درخت بالا تا جای از دم لطف بر دل ره کرف
سر بر زمی نهند دو مجای ... حال ... د مسقط کف حبته ... باب مواردی
چند دو بن جنبانی جگر خور تم ... در صد دبا مغز بر مکی شیرا ... جمله صلابه کنند و دو ازان کی ل
تا به ... هر جنس ... کشی راه شه هنه نوع دیگر ... ره که به ... خوری
ابرو دار ابانه حایات لهم صلابه کند عنی تره درخت که عجایب ... ارزج

از ... ۲ ع

از امور عالم عجیب و دیگر از اراضیه فی مهر دیبا و این از غمی یافت است و آنکه
یکی از کارهای پنهانی آنکه گفت و مراد چیزی دلبری است و بعد از یک حلقه دیگر شود
و حصیر شده لذا دو نوبت صاحب حال است و به هر حالتی لذا در آرام و آرزو و رنج و اول
از جای هر طرف شده و مرتبه که مانندی واقع کند و به جای باز آمد و درد و باد و غیرت
بر نام کردم چنانکه [illegible] از آن جدا شود حکیم [illegible] این عمل [illegible] که از آن [illegible]
روشن کرده و آنانی را در زیر پرتو آن [illegible] یکدیگر را نوبت [illegible]
و از هم متفرق شده و علاقه شان منقطع نمی‌شود از آن [illegible] گسیخته [illegible]
گفته و از آن [illegible] که نوبت محکم [illegible] روی روی [illegible]
چهار سال [illegible] بیاید [illegible] از [illegible] روی یک دارد [illegible] این نوبت
و بر [illegible] روغن خوش است که [illegible] رنگ او زرد [illegible]
بر [illegible] و هر یک از یکدیگر نفرت کنند مجرب است

برای فتح الرجال يالسعيها يالسعيها يامعكها يالهطط صعيها
بسم الله الرحمن الرحيم نصر من الله و فتح قريب و بشر المؤمنين يا محمد يا علی کشودم
مردی و شموش ٢٢ بر فرج ٢٢٢ بر برکت فی ذاستوبت انت و من معك
فقل الحمد لله الذی نجينا من القوم الظالمين و قل رب انزلنی منزلا
مبارکا و انت خير المنزلين کشودم شموش و مردی ٢٢ بر فرج ٢٢ بسم الله
الرحمن الرحيم انا فتحنا لك فتحا مبينا و بحق بسم الله الرحمن الرحيم اذا جاء
نصر الله و الفتح و رايت الناس الی آخر سوره مکسلمينا تمليخا و دبن انس
قرطونس سونس لعسطونس قطمير الم المص الر المر کهيعص
طه طس طسم يس ص حم حمعسق ق ن والقلم و ما يسطرون

مرداد ۱۳۴۰

۱۳۸

عدد صفحات با جلد

۴۰۶۸